

ادامه از: سرمقاله

میرسی به ابتدای راه.

و ابتدای راه همان عالم شدن است که خودش نوری است که یقذفه الله فی قلب من یشاء. قلبی که باید جایگاه خدا باشد نه خانه شیاطین تا نور خدا بتواند به آن راه پیدا کند. و چه دشوار است اینچنین قلبی داشتن که نیاز دارد به عبادت های شبانه روزی و تهجد های بسیار. که اگر اینچنین شد قلبت میشود عرش خدای رحمن و ما ادراک ما العرش. تازه بعد از این مرحله باید برویم سراغ عمل به آنچه میدانیم. یعنی عمل به ان نور و عمل به نور نیاز به روحی نورانی دارد و روح نورانی جایگاهش جسمی است نورانی. دست نورانی میخواهد عمل نورانی. زبان نورانی. چشم نورانی. گوش نورانی و....

وقتی همه نور شدی و نور. باید بروی سراغ اخلاص و میبینی که اخلاص پاک کردن نیت از شرک و ریا است و ریا كالنملة السوداء على الصخرة الصماء في الليلة الظلماء. و این یعنی یاس و ناامیدی از رسیدن به این مرحله سخت

و دشوار. مرحله ای که رسیدن به ان یعنی رهایی از شر شیطان رحیم به اعتراف ابلیس لعین هنگامی که طرد شد از درگاه خداوند رحیم که گفت رب بما اغويتني لازینن لهم فی الارض و لاغونهم اجمعین الا عبادك منهم المخلصین. و نشانه اخلاص را امام صادق چنین بیان میدارد که لا یصیر العبد عبداً خالصاً لله عزوجل حتّی یصیر المدح و الذمّ عنده سواءً. و این خود یک کتاب شرح میخواهد از کسی که اهل اخلاص شده باشد. و یک نمونه ان حکایتی است از شخصی که می گفت: سی سال نماز خود را که در مسجد

در صف اول خوانده بودم، قضا کردم. به جهت اینکه یک روز به خاطر عذری به مسجد دیر آمدم و در صف اول جا نبود، در صف دوم ایستادم. در نفس خود خجالتی یافتم از اینکه مردم مرا در صف دوم ملاحظه کردند. دانستم که در این سی سال، دیدن مردم مرا در صف اول باعث اطمینان خاطر من بود و من به آن شاد بودم و به آن آگاه نبودم. و اخلاص خود سه مرتبه دارد: اخلاص به جهت ترس از جهنم که عبادت بردگان است و اخلاص به خاطر رسیدن به

بهشت که عبادت تجار است و بالاترین مرتبه که اخلاص نه به طمع بهشت است و نه بخاطر ترس از جهنم که عبادت محبت است و عشق. کسی میتواند ادعای اینچنین عبادتی را داشته باشد که علی بن ابی طالب باشد. که اگر رسیدی به این مرحله و حتی اگر رسیدی به نزدیک این مرحله و حتی تر اگر حس کردی که رسیدی به نزدیک این مرحله، خوشا به حالت که چنین حسّی داری و بدا به حالت که علی خطر عظیمی...

نکته:

به استحضار می رساند: عبارت «الناس کلهم موقی إلا العالمون...» اساساً حدیث نیست و این عبارت به عنوان حدیث نقل نشده است، و تنها به عنوان کلامی قابل تأمل، در این نوشتار نقل شده است، هر چند این مضمون و مشابه این عبارات، در بسیاری از کتب تفسیری اهل سنت همچون تفسیر کبیر فخر رازی و برخی از کتب شیعه مانند مفاتیح الغیب ملا صدرا، به عنوان روایتی از رسول الله صلی الله علیه و آله، نقل شده است.





لزوم مراعات وقف

سید علی رضا مددی

آیا مراعات علایم وقف و ابتدا در هنگام قرائت قرآن لازم است؟

پاسخ کوتاه: «خیر»، مگر در مواردی که باعث نادرست شدن معنی آیه شود.

در واقع بحث در مورد ملاک وقف صحیح در قرآن و تعیین موارد وقف از بحثهای بسیار قدیمی و ریشه دار در علوم قرآن بوده و در طول تاریخ نظرات مختلفی توسط دانشمندان قرآنی پیرامون آن مطرح شده است، و این علایم که امروزه در قرآنها دیده میشود، علایمی است که توسط قرآن شناسان برای کمک به راحت تر خواندن و فهم دقیق تر آیات قرآن تعیین شده اند، تا - مثلاً - قاری قرآن با دیدن علامت وقف لازم، متوجه بشود که جمله به پایان رسیده و معنی جمله بعدی را به جمله قبلی متصل نکند. بطور مثال در آیه: «انما يستجيب الذين يسمعون والموتى بيعتهم الله» که علامت وقف لازم بر «یسمعون» نشان میدهد دو جمله از هم مستقلند.

بطور مشخص آنچه که امروزه در قرآن عثمان طه مبینیم در سال ۱۳۳۷ هجری قمری در مصر توسط گروهی از قرآن پژوهان به سرپرستی محمد علی خَلَف الحسینی و با

تایید علمای ازهر تدوین شده است، و از آنجا که عثمان طه همین شیوه را در نوشتن قرآن به کار گرفت، این علایم و مواردشان در جهان اسلام رواج زیادی پیدا کرد. با توجه به این زمینه میتوان به راحتی فهمید که این علایم صرفاً برای کمک به فهم معنی جملات قرآن در هنگام قرائت نوشته شده اند و مراعات آنها لازم نیست، بلکه در برخی موارد اندک محل تردید هم هست، مانند وقف در «وما يعلم تأويله الا الله والراسخون فی العلم» که وقف بر کلمه «الله» اولی نوشته شده، درحالیکه بنابر نظر بسیاری از مفسران چنین وقفی معنی آیه را عوض میکند و میبایست «والراسخون» با عطف به «الله» و متصل به آن خواند.

همچنین عثمان طه در مصاحبه ای تصریح میکند که علامت وقف «لا» کاربرد مطلوب را عملاً ندارد و در نگارش جدید خود، آن را حذف کرده است. در مسائل فقهی هم در بخش قرائت قرآن در نماز به این چند مسئله اکتفا شده است:

۱. مستحب است در انتهای هر آیه وقف کرد.
 ۲. احتیاط مستحب آن است که در هنگام قرائت از این دو کار اجتناب کند:
- الف: وقف به حرکت، یعنی در هنگام وقف بر یک کلمه، حرکت آن را ادا کند مثلاً بگوید: «الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» و میم «الرَّحِيمِ» را با کسره بخواند.

ب: وصل به سکون، یعنی در جاییکه قصد وقف ندارد، حرکت آخر کلمه را نخواند و آن را ساکن بخواند، مثلاً بگوید: «الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» و «ن» در «الرحمن» را ساکن بخواند. (یک مثال رایج در صلواتهای نماز است که برخی چنین میخوانند: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ» و دال «محمد» اول را ساکن میخوانند بدون آنکه وقف کرده باشند).

۳. اگر در وسط کلمه ای نفسش کم آمد و قرائتش قطع شد، احوط آن است که آن کلمه را مجدداً کامل بخواند، مثلاً اگر خواندن آیات سوره حمد در «الصراف المستقیم» بعد از «ال» دوم نفس کم آورد، احوط آن است «المستقیم» بخواند، بلکه چون دو کلمه به هم ربط معنایی شدیدی دارند و صفت و موصوف اند، احتیاط این است که از «الصراف المستقیم» مجدداً بخواند.

نکته:

از آنجا که این علایم جزء رسم قرآن نیستند، میشود بدون وضو آنها را لمس کرد.

مسائل فقهی مطرح شده بر اساس نظر آیه الله سیستانی است، در برخی جزئیات برخی از فقها نظرات بعضاً متفاوتی دارند.

همچنین اگر مسئله ای فقهی مرتبط با وقف و ابتدا جا ماند بود، ممنون میشوم متذکر شوید.



حیا ترس و خجالت دارد از اینکه مورد ذم و شماتت خداوند و مومنین قرار بگیرد و به همین جهت از مشتبهات قبیح و مضر خود دست کشیده و عفت می ورزد.

در این دنیای بی مقدار که هر چیزی برای خود زرق و برقی مهیا ساخته، انسان را مشغول به خود می سازد و از سویی به سویی می کشد و حتی در همین دنیای ماده بدون فرض ما و رای آن، هیاهوی چهار عنصر متلاطم و پر تنش آب و آتش، باد و خاک انسان و زندگی او را به چالش می کشد، بشر راه چاره ای ندارد جز اینکه در این عمر محدود، خود را از شر این کش مکش ها تا حد امکان در امان دارد، از کنار این هیاهو ها بگذرد و به هیچ سمتی منحرف نگردد تا آن که در نهایت خود را به ساحل امن ابدی خود در جوار حضرت حق با معیت مومنین برساند. «فی جوارک مع المومنین»

و این ممکن نیست جز آن که در انسان حالتی پدید آید تا قوای خود را حفظ کند و ایشان را هدر ندهد و از هر یک از این قوا برای رسیدن به سر مقصد که همان ساحل امن است، به درستی بهره گیرد.

این حالت همان حالت اعتدال و حد تعادل است. متولی برقراری حد اعتدال در روح و نفس انسان علم اخلاق است چنانچه متولی برقراری اعتدال در جسم انسان علم حفظ الصحه است.

بر مبنای حکمت و اخلاق اسلامی تمام قوای روح انسان از چهار قوه اصلی نشأت می گیرند. اعتدال در این قوای چهار گانه به اعتدال در سایر قوای نفس می انجامد و بالعکس هر گونه افراط و تفریط در در این قوا سایر قوای نفس را دچار تزلزل و فساد می کند.

اما یکی از مهترین قوایی که بر اساس منابع اسلامی و گزارشات تجارب بزرگان می تواند به انسان در رسیدن به مقصود کمک شایانی نموده و ایجاد خلل در آن او را با چالش ها و مشکلات فروان رو به رو خواهد ساخت، عفت و حیا می باشد.

تبیین موضوع:

عفت و حیا را می توان یک صفت برجسته رحمانی در نفس انسان دانست که در قرآن و روایات به اشکال مختلف بر آن تاکید بسیار شده است. تا جایی که این صفت در بعضی از روایات در کنار عقل و همراه آن ذکر شده است.

در این مقاله سعی شده است ماهیت عفت و حیا و ارتباط آن با قوای اربعه که از مسلمات اخلاق اسلامی است، مورد بررسی و شناخت بیشتر قرار گیرد.

نفس دارای قوای چهار گانه شهویه، غضبیه، واهمه و عاقله است که هر یک تأمین بخشی از نیازهای انسان را بر عهده دارند. صدر المتألهین می گوید: اگر چه به نظر ما وهم غیر از قوای دیگر است ولی ذاتی مغایر با عقل ندارد. به

همین جهت ادراکاتی که به واهمه نسبت داده می شوند در واقع همان ادراکات عقلی اند که بواسطه اضافه شدن به یک مصداق جزئی، کلیت خود را از دست داده اند. مثلاً ما مفهوم کلی عداوت و محبت را توسط عاقله درک می کنیم و سپس قیدی به آن افزوده مفاهیمی نظیر «عداوت زید» و «محبت عمرو» را که مفاهیمی خاص و مقید هستند بدست می آوریم. پس قوه واهمه همان قوه عاقله است که مدرکات خود را به صورت مقید درک می کند. به تعبیر فلاسفه وهم عقل ساقط است، یعنی قوه واهمه مرتبه پایین از عقل است. همه ی قوای بشری برای حکمت و غرض و هدفی آفریده شده اند و هر کدام سهم بسزایی برای رساندن انسان به کمال مطلوبش دارند؛ آن چه مهم است جهت دادن و تربیت کردن و شکوفا نمودن این قواست، به گونه ای که هر کدام نقش خود را به شکل بایسته و شایسته در ترقی و تعالی انسان ایفا کنند. در زیر به تعریف و نیز بیان حالت اعتدال و افراط و تفریط هر یک از این قوا می پردازیم.

شان قوه عقلیه و وهمیه:

ادراک امور است و لیکن قوه عقلیه ادراک کلیات می کند و قوه وهمیه تصور جزئیات. و چون هر فعلی که از بدن صادر می شود، افعال جزئی است، پس مبدا تحریک بدن در جزئیات افعال از ناحیه قوه وهمیه است، و از این جهت آن را «عقل عملی» و «قوه عامله» می نامند، و قوه عقلیه را «عقل نظری» و «قوه عاقله».

قوه شهویه در حقیقت، این قوه، عهده دار جلب منافع برای انسان است که به آن نفس بهیمی نیز گفته می شود و مبدأ امور شهوانی است و اشتیاق لذت بردن از خوردنی ها و آشامیدنی ها و امور جنسی را دارد.

فایده ی این قوه، حفظ و ادامه حیات بدن است که وسیله ی تحصیل کمال برای نفس است و در صورتی که به درستی از این قوه استفاده شود و افراط و تفریط در آن صورت نگیرد، فضیلتی به نام عفت از آن به وجود می آید که به تعبیر فیلسوفان و عالمان اخلاقی، یکی از چهار جنس فضیلت شمرده می شود.

وظیفه و مسئولیت این قوه، دفع ضرر از انسان است و به اعتباری، به آن نفس سبعی نیز می گویند که مبدأ غضب و دلیری و اقدام بر اعمال و شوق تسلط و تصرف، برتری و رسیدن به جاه بیش تر است. فایده ی این قوه این است که زیاده روی، تندی قوای شهوی و شیطانی را در هم می شکند و در صورتی که در جای خود از آن استفاده گردد و افراط و تفریطی در آن صورت نپذیرد، فضیلت شجاعت از آن پدید می آید و اگر به شکل افراط و زیاده روی مورد بهره برداری قرار گیرد رذیلت تهوّر و درنده خویی از آن به وجود می آید و اگر هیچ کارکردی نداشته باشد و در آن تفریط شود، رذیلت «جبن» از آن پدید می آید.

در کتاب معراج السعاده درباره اخلاقیات حمیده برآمده از

اعتدال این چهاره قوه چنین آمده است: پس اگر قوه عاقله بر سایر قوا غالب شود، و همه را مقهور و مطیع خود گرداند، البته تصرف و افعال جمیع قوا بر وجه صلاح و صواب خواهد بود، و انتظام در امر مملکت نفس و نشانه انسانیت حاصل خواهد گردید. و از برای هر یک از قوا، تهذیب و پاکیزگی به هم خواهد رسید. و هر یک را فضیلتی که مخصوص به آن است حاصل خواهد شد.

پس، از تهذیب و پاکیزگی قوه عاقله، صفت «حکمت» حاصل می شود، و از تهذیب قوه عامله، ملکه «عدالت» ظاهر می گردد، و از تهذیب غضبیه، صفت «شجاعت» به هم می رسد، و از تهذیب شهویه، خلق «عفت» پیدا می شود. و این چهار صفت، اجناس اخلاق فاضله اند، و سایر صفات حسنه مندرج در تحت این چهار، یعنی: از این چهارصفت ناشی می شوند، و این چهار صفت مصدر هستند. همچنان که: «حکمت»، مصدر «فطنت» «فراست»، «حسن تدبیر و توحید و امثال آن می شود، و «شجاعت»، «منشا صبر، علو همت، حلم، و قار و نحو اینها می گردد، و «عفت»، سبب سخاوت، حیا، امانت،

گشاده رویی و مانند اینها می شود.

از آنچه که در کتاب معراج آمده است می توان فهمید در صورت ایجاد در اعتدال در قوه شهویه که یکی از چهار قوای اصلی نفس انسان است. ملکه و توانایی یا به عبارت دیگر اخلاق فاضله به نام عفت در انسان پدید خواهد آمد که انسان از تمنا و جلب خواسته های غیر معقول و غیر مشروع و غیر اخلاقی باز می دارد.

آنچه در ادامه مصنف بیان می دارد آن است که پس از پیدایش عفت در شخص، صفت حیا نیز می تواند از آثار آن باشد.

اما آنچه به نظر پژوهنده می رسد آن است که نتیجه و اثر حیا در شخص کف نفس است نسبت به امیال و اگر این کف نفس یا همان عفت در شخص وجود داشته باشد چه نیازی است به وجود خلق دیگری که برای انسان شرم ایجاد نماید؟ آنچه به نظر نگارنده می رسد آن است که حیا محصول بینشی عمیق و منصفانه نسبت به جایگاه خالق و مخلوق، رازق و مرزوق است که انسان را وا می دارد بر اینکه از آنچه سبب شماتت و ذم جایگاه او از جانب شخص عالی می شود را از خود دور نماید و بدین سان قوه شهویه مهذب گشته و عقیف می شود.

گرچه ممکن است حیا را به آن حال شرم و ترس از ذم معنا نکنیم بلکه آن را به نتیجه آن ترس که همان کف نفس و خود نگهداریست معنا نماییم که به نظر می رسد شامل همان معنای عفاف خواهد بود به همراه اشاره ای به ریشه و مبدا آن و در هر صورت نمی تواند از آثار عفاف در نظر گرفته شود.

بدعت عمر در اذان و اقامه

محمد علی تقی پور (طلبه)



یک مسئله از کتاب اجتهاد در مقابل نص

بدعت عمر در اذان و اقامه

این بند حی علی خیر العمل در عصر پیغمبر - صلی الله علیه وآله - هم جزء اذان و اقامه بود، ولی زمامداران در زمان خلیفه دوم، سعی داشتند به مردم تفهیم کنند که بهترین عمل، تنها جهاد در راه خداوند است، تا نظر عموم را به آن معطوف دارند. و تمام سعی خود را روی آن متمرکز کنند. به همین جهت می دیدند اگر ندا کنند نماز بهترین اعمال است، با این منظور منافات دارد.

بلکه از آن واهمه داشتند که بقای این بند در اذان و اقامه، باعث رکود عموم از جهاد گردد؛ زیرا به نظر ایشان اگر مردم می دانستند که نماز با همه مسالمتی که در آن است، بهترین عمل است، برای طلب ثواب فقط اکتفا به آن می کردند و از خطر جهاد - که ثوابی کمتر از آن داشت - خودداری می نمودند.

و حال آنکه: در آن روز، عمده همت زمامداران صرف انتشار دعوت اسلامی و فتح شرق و غرب عالم می گردید. فتح ممالک هم جز به تشویق ارتش به فرو رفتن در مهالك، تحقق نمی یافت، به طوری که لازم بود دلپایان را از انگیزه جهاد، سیراب کنند، تا باور نمایند که «جهاد» بهترین عملی است که انتظار دارند روز قیامت به آن برسند.

این علت باعث شد که حضرات، تصمیم گرفتند این بند «حی علی خیر العمل» را از اذان و اقامه حذف کنند و مصلحت اندیشی خود را بر پذیرش آنچه در شرع مقدس آمده بود، مقدم بدانند! از این رو به تصریح قوشچی، خلیفه دوم در منبر گفت: سه چیز در زمان پیغمبر - صلی الله علیه وآله - بود که من از آن جلوگیری می کنم و حرام می دانم و هر کسی انجام دهد به کیفر می رسانم: متعه زنان، حج تمتع و گفتن «حی علی خیر العمل» در نماز!!! سپس صدور آن را از عمر مسلم می داند و می گوید: وی در این مورد به اجتهاد خود عمل کرد.

عموم مسلمانان که بعد از عمر آمدند - به استثناء خاندان پیغمبر و پیروان ایشان - از عمر پیروی نموده و «حی علی خیر العمل» را از اذان و اقامه حذف کردند! «حی علی خیر العمل» در طول تاریخ شعار اهل بیت و پیروان آنها بوده و جزء بدیهیات مذهب شیعه به شمار آمده است. تا جایی که وقتی شهید فحّ - حسین بن علی بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب - علیه السلام - در زمان هادی خلیفه عباسی در مدینه آشکار شد و قیام کرد، دستور داد مؤذن در اذان خود «حی علی خیر العمل» بگوید و مؤذن هم گفت: چنانکه ابوالفرج اصفهانی در «مقاتل الطالبین» در شرح حال حسین مذکور، و ماجرای شهادت وی گفته است.

هر کس متعرض ماجرای قیام شهید فحّ شده است، این را صریحاً نوشته است. حلبی نقل می کند که عبدالله عمر و امام زین العابدین علی بن الحسین - علیه السلام - در اذان بعد از «حی علی الفلاح» می گفتند: «حی علی خیر العمل».

امام باقر موسس فقه تفریعی!

آیت الله سید احمد مدعی



سنی ها اصرار دارند که موسس فقه تفریعی ابوحنیفه است ولی در واقع امام باقر (ع)

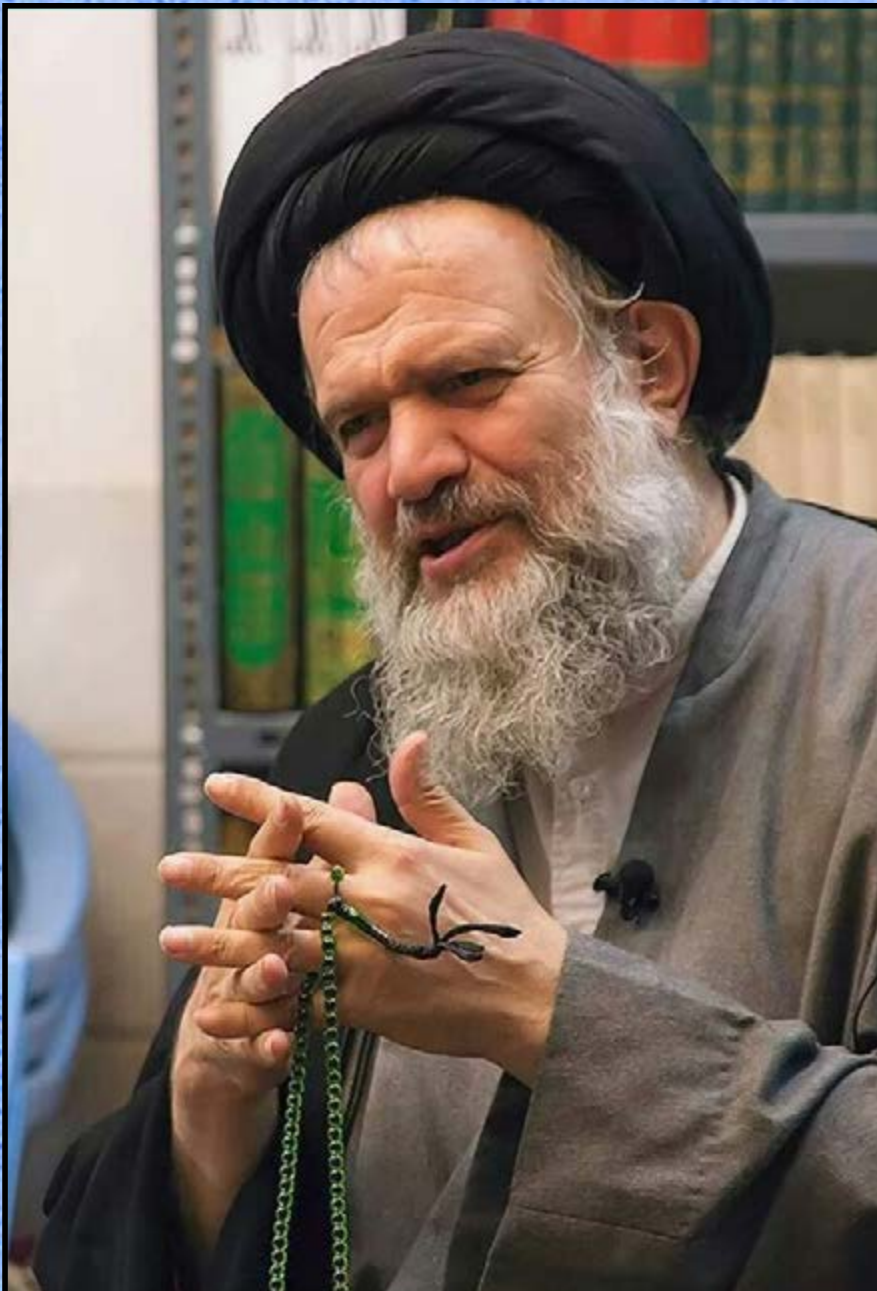
است؛ «لِمَ سُمِّيَ الْبَاقِرُ بِاقِرًا قَالَ لِأَنَّهُ بَقَرَ الْعِلْمَ بَقْرًا» (علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۳۳).

موسس تفریع ایشان است. ابوحنیفه متولد ۸۰ است. تولد و فوتش تقریباً شبیه امام صادق ع است، زید هم همینطور؛ هر سه متولد ۸۰ هستند. امام صادق (ع) تا سال ۱۴۸ بودند. ابوحنیفه اصرار داشت که این ابداع من است.

ابوحنیفه به جابر بن یزید جعفری می گفت من این تفریع را جعل کردم، جابر می گفت من این را از امام باقر (ع) شنیده ام! اصل تکذیب جابر، برای ابوحنیفه است سر همین فقه تفریعی. جابر به پیامبر (ص) نسبت می داد؛ یعنی مساله امامت همین است که از رسول الله ص گرفته است. مرحوم نجاشی راجع به جابر مطالبی دارد که قابل قبول نیست.

وَ كَانَتْ الشَّيْعَةُ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ أَبُو جَعْفَرٍ وَ هُمْ لَا يَعْرِفُونَ مَنَاسِكَ حَجَّهِمْ وَ حَلَالَهُمْ وَ حَرَامَهُمْ، حَتَّى كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ، فَفَتَحَ لَهُمْ، وَ بَيْنَ لَهُمْ مَنَاسِكَ حَجَّهِمْ وَ حَلَالَهُمْ وَ حَرَامَهُمْ، حَتَّى صَارَ النَّاسُ يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا كَانُوا يَحْتَاجُونَ إِلَى النَّاسِ، وَ هَكَذَا يَكُونُ

الأمر « كافي (ط - اسلاميه)، ج ۲، ص: ۲۰





حقیقت تلافیت و غفران و چگونگی تأثیر عبادات

امام خمینی، رحمة الله علیه

که از رحمت او می گوئیم که سیل رحمت او، ما و جهان و جهانیان را مستغرق نموده، آیا غیر از همین نظام عالم است که دارد سیل رحمت موج می زند؟! همین آب و هوا و عقل و شعور و قرآن و اخبار و مأكول و ملبوس و شمس و قمر، عین رحمت اوست، و سیل رحمت او جریان این موجودات است که هر موجودی نسبت به حال خود غرق دریای رحمت است.

وجود هر موجودی و وسایل زندگی و جهازات بدنی و تمام اسباب احتیاجات و همه نعمتهای بی حد و احصا، ذیل رحمتی است که بر همه کشیده می شود؛ آنجا هم رحمت او عین بهشت، و مغفرت او عین به اتمام رسیدن آن ظلمات و استحقاق العقوبة الحقیقیه است که به مقتضیات قهریه ملکاتی که داشت چنین آفریده شده و به تکوین رسیده که با سوختن و گرفتاری تمام می شود، و این سوختن و از بین رفتن پرده های ظلمات نفسانی، عین مغفرت اوست؛ چنانکه اخبار کیفیات حال قیامت و سكرات موت و برزخ برای همین معنی است، و موافق و طول انتظار در موافق و طول عالم برزخ و طول روز قیامت برای این است که انسان از اینجا که شروع به سكرات موت کرد، استحقاق حقیقی، عقوبات را کم کم بریزد، لذا گرفتار سكرات موت می شود و از آنجا وارد عالم برزخ و گرفتار فشار قبر و تعذبات عالم برزخ می شود.

چنانکه از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که عالم برزخ با خود شماسست، و از آنجا شروع هول یوم القیامه و کیفیات موافق - که پنجاه موقوف است - می باشد، [۴] تا این آتشها در کدام یک از موافق، این حقیقت را صاف کند و این ملکات خبیثه و حجابات مظلمه را بسوزاند و به دور بریزد، تا نور باطن طلوع کند و شفاعت نصیبش شود. و همه اینها برای این است که در بین راه جهنم تصفیه شود و کار به جهنم نرسد. و شفاعت در این بین و قبل از دخول به جهنم حاصل آید.

ان قلت: پس اگر این طور است معنای دعا چیست؟ حال آنکه ادعیه و استجاب دعا از ضرورت هم می خواهد ترقی کند.

قلت: از دعا چه اراده کرده ای؟ آیا اراده تان

همین خواهشهایی است که ما از یکدیگر

می کنیم که از گناه اعتباری، عفو

اعتباری کنند؟ ما گفتیم گناهان یوم

القیامه اعتباری نیست تا عفو،

اعتباری باشد؛ بلکه حقیقت

دارد و لذا معنای دعا آن است که

در اخبار تعیین کردند که: «الدعاء

هو العبادة» [۵]

(ادامه: صفحه ۷)

ندارد، چطور شفع و ازدواج النورین به عمل می آید؟! آیا شفاعت به این نحوی که ما مغرور به شفاعت هستیم، می باشد؟! اصل شفاعت مسلم است و شاید غیر قابل انکار باشد، ولی حرف در کیفیت حصول آن است؛ زیرا این قضیه را نه به نحوی که بتوان به آن خاطر جمع شد ذکر کرده اند، و نه به نحو صراحت لهجه، بلکه قرآن و اخبار با پیچیدگی کامل و در لفافه و به نحو اجمال فرموده اند: «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ» [۲] آن کیست که شفاعت کند به غیر اذن خدا؟! و مگر می شود بدون اذن او شفاعت کرد؟ آیا معلوم است خدا چه وقت اذن بدهد؟ بلکه دو هزار میلیون سال دیگر اذن داد، و یا اصلاً اذن نداد.

و البته آن وقتی اذن می دهد که نور عبد، قابلیت ازدواج با نور ولایت را داشته باشد؛ ولی اگر نور عبد، در زیر «ظلماتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ» [۳] مانده و پرده های شرک خفی و ملکات مظلمه، آن را در بر گرفته باشد، آیا در چنین صورت، امکان ازدواج نور عبد با نور ولی الله هست؟! این اذن الهی است و اذن الهی مثل اذن من و تو نیست که اعتباری باشد و بگوید اذن دادم، بلکه این اذن حقیقی است؛ چنانکه مغفرت او هم حقیقی است و رحمت او هم حقیقی است، بلکه اصلاً حقیقت و خارجیت دارد؛ چون آنجا جای اعتباریات نیست. چنانکه گفتیم استحقاق عقوبت آنجا حقیقت دارد و عقوبات، از لوازم هویت و ملکات ذات است و آن عقربها و نار و نیران منشأ نفس، غیر قابل غفران است.

برای اینکه غفران، در آن ذاتی که هویت و لازمه اش آتش و ایجاد آتش است، یعنی چه؟! آیا غفران این، غیر این است که باید این ملکات طبق اقتضا و استعداد خودشان، آتش و نیران ایجاد کنند تا این ملکات به آخر رسند؟! و آن ذاتی که حقیقتش مظلّم شده، مگر می شود آن را همین طور از آن ظلمت ذاتی بیرون آورد؛ غفران این، همانا تمام شدن استحقاق عقوبت آن است - که گفتیم چگونه استحقاقی است - و رحمت این، همان است که استحقاق عقوبتش تمام شود.

ان قلت: این رحمت و غفاریت حق چیست که در قرآن فراوان است؟ آیا رحمت و غفران، غیر این است که از گناه بگذرد؟

قلت: ما گفتیم که غفران خدا چیست؛ غفران خدا، خارجیت دارد و رحمت او خارجیت دارد. چنانکه اینجا

یک بدبختی که ما داریم آن یک بدبختی فوق العاده ای است، که با عقول خود - نه با آن عقولی که به تربیت صحیح شرعی تربیت شده باشند - که مثل بچه های بی صاحب ولگرد، خود به خود و بدون تربیت بزرگ شده اند، بلکه تحت تربیت ناقصین نالایق، بزرگ شده اند سنن الهی را معنی می کنیم و گمان می کنیم که قضیه آخرت و مسؤولیت آنجا یک مسؤولیت اعتباری است، و استحقاق العبد للعقوبه أو للمثوبه امر اعتباری است و مولی هم طبق این امر اعتباری، یا عقوبت می کند و یا اصلاً می گذرد و می گوید: برو پی کارت که من گذشتم، و یا یک نفری می آید و می گوید: من خواهش می کنم، از این بگذر، و ما قضیه شفاعت را چنین گمان کردیم، و بعضی از منبریهای ما از خودشان تفصیل دادند تا منبر بگیرد. و بعضی هم نفهمیدند و از یک خبری که نه سندش را و نه دلالتش را دانستند، یک معنایی گرفتند و آمدند حضرت سید الشهداء علیه السلام را شفیع قرار دادند که هر کس مرد، حضرت تشریف آورده و شفاعت می نماید و حضرت باری تبارک و تعالی هم از آن امر اعتباری که استحقاق العبد للعقوبه باشد می گذرد و عقابش نمی کند.

عقاب آنجا از لوازم ذات عبد است و هویت شخص، طبق بروز و ظهور لوازم ملکات می باشد؛ مگر این گونه لوازم را با خواهشهایی که ما داریم می شود تقاضای گذشت آن را کرد؟! مگر مثل استحقاق العبد للعقوبه هایی است که ما در نظر داریم، تا عفوهای آنجا هم مانند عفوهای ما اعتباری باشد؟! ما که وسیله مغرور شدن را داریم و شیطان آن را بر مقدسین و اهل دین و دیانت مشتبه کرده است و آنهایی هم که اصلاً به دین اعتنایی ندارند هیچ واسفا و وحسرتا نمی گویند.

آن شفاعتی که کتاب و سنت به آن ناطق و بلکه بین جمعیت مسلمین مسلم است، شامل یک عده خیلی قلیل و معدودی می شود که در عداد عدم می توان شمرد؛ نه به آن شمول و وسعتی که ما خیال کردیم که انسان هرچه ظلم و معاصی کرده باشد، باز ممکن است شفاعت نصیبش گردد. خیر، زیرا شفاعت از «شَفَعُ» است، و شفع به معنای جفت و دوتا شدن است. ولی الله که شفاعت می کند؛ یعنی نور ولایت به نور کسی که به شفاعت نایل می شود، ملحق می شود و دو تا می گردند و آن نور ولایت عظمای ولی الهی، با این نور عبد مؤمن جفت و مزدوج شده و او را به طرف خود می برد و مادامی که این عبد از خود نوری



ادامه از: حقیقت شفاعت ...

برای این نیست که ذات، با ذکر الله و اسماء الله اتحاد پیدا کند و نورانیت ذاتیه و ایمان در آن بروز کند؟ البته ممکن است شفاعت در آن آتی که نفس تمام شد حاصل شود؛ یعنی بلافاصله نور ولی الله با آن نوری که مؤمن در حین خروج نفس از بدن داشت، مزدوج شود و ممکن است این توفیق در برزخ حاصل شود که نور ایمان ساطع گردد و ممکن است در روز قیامت، و یا در یکی از موافق و یا بعد از آن زمانی که در جهنم سوخت، این توفیق حاصل شود، و نباید در مقابل سنن الهی، انسان به شفاعتی که معنایش را هم یاد نگرفته است مغرور شود؛ زیرا چنانکه گفتیم: شاید خدا اصلاً اذن ندهد، و یا بعد از سالها اذن بدهد، و یا اصلاً ممکن است انسان همه چیز را حتی اسماء مبارکه شفاعت را فراموش کند.

آیا نمی بینی با یک مختصر بلایی که در اینجا به انسان روی می آورد، چه چیزها از یادش می رود؟ اگر کسی هم بگوید، می گوید حواسم را فلان چیز پرت کرده است، و چنانکه انسان با مرض حصه خیلی از چیزها را فراموش می کند، آیا ممکن نیست، سكرات موت و غربت و هول مرگ و تنهایی قبر، همه چیز را از یاد انسان ببرد؟ حتی اسماء مبارکه

شفعای خودش را هم فراموش کند و قادر نباشد کسی را طلب کند؛ یا محمد، یا علی بگوید و همین طور وارد جهنم شود تا بسوزد و در آن آخر که دیگر آن کثافات سوخته و خالص شده، نوبت می رسد به اینکه آن نور توحیدی که از یادش رفته بود ولی در کمون ذاتش مخفی مانده بود، طلوع کند و مالک دوزخ، اسماء شفاعت را تلقین کند.

و بالجمله: این آیات الهی و افعال و سنن خدایی را نباید همین طور جزافی معنی کرد، اگر کار به این نحو بود که آقایان منبری می گویند، دیگر انبیا و اوصیا آن قدر خود را به تعب نمی انداختند و خود این شفاعت آن قدر نمی ترسیدند و این قدر تأکید نمی کردند.

البته اگر انسان آیات و اخبار این طرفی را که گفتیم یک دسته کند، و آن اخباری که به آن نحوی که ما فعلاً در خصوص شفاعت و غیره معتقدیم در طرف دیگر بگذارد، این طرف خیلی قوی تر و خیلی محکم تر از آن طرفی است که در خصوص شفاعت و غیره بالای منبرها می گویند؛ گرچه اصل شفاعت مسلم است و بلکه محال است که شفاعت واقع نشود، چنانکه الآن هم جریان امور به شفاعت جاری می شود.

بلی، این دعاهای ما عبادت است و از آتش و عذاب هم نجات می دهد، اما چگونه عبادت است این دعا و تذکری که داری و می گویی: خدایا مرا ببخش، در حالی که دل را از همه جا می بُری و به آن آستانه می دوزی و ترس آن را به قلب می آوری، این الآن دارد تو را نورانیت می دهد و تو را به این نحو قابل شفاعت می کند، ای بسا دعایی که تأثیرش در نفوس ضعیفه و تنویر قلب از صلاة بیشتر و زیادتر باشد!

بالجمله: این ذکر خدا عند الدعاء و التذکر، نقشی در قلب دارد و این تکرار عملهای ما برای آن است که قلب را تنویر کند و نقش قلب شود و ذکر خدا ملکه شود و نفس، ذاتاً با ذکر او متحد گردد؛ جزاف نیست اینکه گفته اند به اندازه یک تسبیح، «الحمد لله»، یک تسبیح «لا اله الا الله» و یک تسبیح «سبحان الله» بگو تا اینها و معانی اینها در قلب تو جا پیدا کند، و یا نماز در هر بیست و چهار ساعت پنج مرتبه تکرار شود و در هر نماز، رکعتها تکرار شود و بعد از آن هم، در تمام اوقات، نماز مستحب است، آیا این تکرارها

او خطور کند. [۴]

یعنی اینکه انسان اگر آرمان های خود را نداشته باشد دچار ناامیدی خواهد شد انسانی که آرمان داشته باشد از پوچی و بد بینی نسبت به آینده در امان خواهد بود ونجات پیدا می کند..

برتراندراسل :

اگر جوان غربی امروز فقط با بدبینی عکس العمل نشان می دهد در این صورت باید علت و موجبی خاص در بین باشد امروزه جوانان نه تنها قادر نیستند آنچه را که برایشان گفته می شود قبول کنند بلکه چنین می نمایند که قادر نیستند هیچ چیز را باور کنند. [۵]

(ج) عقده حقارت :

احساس حقارت و خود کم بینی نیز موجبات بد بینی انسان را فراهم می آورد. اگر احساس حقارت افزایش یابد انسان دچار این بیماری که از بیماریهای روانی است خواهد شد. [۶]. فردی که دچار این بیماری شود عموماً نقایص و ضعف های خود را می بیند و به نقات قوت و مثبت خود توجهی نمی کند. [۷].

احساس حقارت یا خود کم بینی احساسی سالم است زیرا انسان می کوشد تا همواره خود را به کمال برساند اما عقده حقارت یک بیماری روانی است. [۸]

یعنی اینکه انسان اگر احساس حقارتی بکند که خود را کمتر از دیگران بداند این امر باعث می شود تا انسان دچار بی انگیزگی و همچنین دچار ضعف بودن شود .

در حقیقت خود کم بینی در حدی خوب است که مراتب کمال انسان را کامل کند یعنی اینکه موجب نشود تا انسان خود را همیشه برتر از دیگران ببیند.

[۲] کتاب فلسفه آفرینش صفحه (۱۹۱)

[۳] (کتاب فلسفه آفرینش ص ۱۹۲)

[۴] (کتاب فلسفه آفرینش ص ۱۹۲)

[۵] کتاب در ستایش فراغت صفحه (۲۱۰)

[۶] (کتاب فلسفه آفرینش ص ۲۰۲)

[۷] (کتاب فلسفه آفرینش ص ۲۰۲)

[۸] کتاب عقده حقارت صفحه (۷-۸)

علل گرایش انسان به پوچی

محمد علی سلطانی نژاد (طلبه)



(الف) شک روانی :

شک یکی از پدیده های بسیار مهم برای شناسایی جهان هستی است و تا اندیشمندی در مسائل هستی شک نکند هرگز نخواهد توانست به بسیاری از واقعیت دست یابد .

اگر انسان شک را به عنوان وسیله ای برای راهیابی به شناخت مسائل هستی بداند امری است بسیار مفید ، اما اگر این شک ادامه یابد تا جایی که انسان در بدیهی ترین بدیهیات نیز شک کند مثلاً اینکه آیا جهان هستی وجود دارد یا نه دیگر این شک را نباید یک شک فلسفی به شمار آورد زیرا چنین فردی دچار بیماری روانی شده است. [۲]

یعنی اینکه شک کردن در مواردی درست است که انسان درباره بدیهیات که واقعا می داند وجود دارند اما به دلیل وسواس و اشتباهی که دارد در هر موردی شک کند این تبدیل به مرض میشود..

(ب) فقر آرمان :

انسانی که دچار بی آرمانی است بدون شک دچار یأس و بدبینی خواهد شد فردی که در زندگی برای خود هدف و آرمانی انتخاب نکند تا به سوی

آن گام بردارد و در حقیقت خود را تابع متغیری بداند از رویدادهای زندگی به عبارت دیگر بگوید هرچه پیش آید خوش آید. [۳].

وجود آرمان در زندگی از چند نظر از بدبینی و پوچی گرای جلوداری می کند زیرا اولاً از آنجا که انسان دارای ایده آلی است برای وصول به آن امیدوار خواهد بود و امیدواری جلوی یأس و بدبینی را خواهد گرفت ثانی کوشش برای وصول به هدف انسان را به خود مشغول داشته و نمی گذارد تا اندیشه بدبینی و پوچی در مغز

تحلیل ادبی آیه وضو و تاثیر آن در استنباط حکمی

محمد حسین کاظمی (طلبه)



بسم الله الرحمن الرحيم

عطف انواع مختلفی دارد و یکی از انواع عطف، عطف بر محل است که در مثال «لَيْسَ زَيْدٌ بِقَائِمٍ وَ لَا قَاعِدًا» عطف بر محل صورت گرفته که و لاقاعدا منصوب شده است بنابراین اینکه عطف بر بقائم شده است و قائم دراصل خبر لیس میباشد و منصوب است.

در قرآن کریم نیز شاهد مثالی برای عطف بر محل وجود دارد که در سوره مائده آیه ششم چنین آمده است: «وَأَمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ» که در این مثال نیز «ارجلكم» عطف بر «برءوسکم» شده است و «برءوسکم» به دلیل آمدن باء بر سرش مجرور شده است و الا دراصل مفعول «امسحوا» هست که ارجلکم عطف بر آن شده است.

معنی الاریب صفحه ۲۸۷

یکی از حروف جرّ «الی» است و دومین معنای «الی» بمعنای «مع» (معیت) میباشد مانند آیه «وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَى أَمْوَالِكُمْ» یعنی «مع أموالکم» و شاهد مثال دیگر آیه «فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ» یعنی «مع المرافق» و «الی» داخل میشود بر اسم ظاهر و ضمیر مانند آیه «إِلَيْهِ يُرْدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ»

کتاب شرح عوامل فی النحو صفحه ۳

«فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ» کلمه «غسل» به فتح غین به معنای عبور دادن آب بر جسم است، و غالباً به منظور تنظیف و پاک کردن چرک و کثافت از آن جسم صورت می گیرد، و کلمه «وجه» به معنای روی و ظاهر سمت مقابل هر چیز است، لیکن در غالب موارد در چهره و صورت آدمی و یا به عبارتی سمت جلو سر انسان استعمال می شود، آن سمتی که چشم و بینی و دهان در آن سمت است و حد آن همان مقداری است که هنگام گفتگو پیدا است این معنای لغوی وجه است ولی ائمه اهل بیت (علیه السلام) آن را در تفسیر آیه مورد بحث به حد معینی از سمت جلو سر تفسیر کرده اند، و آن عبارت است از طرف طول بین ابتدای موی سر به پائین تا آخر چانه، و از طرف عرض آن مقدار از صورت که میان دو انگشت

است و اما اینکه خود آن نقطه هم حکم ما قبل از کلمه الی تا را داشته باشد و یا حکم آن را نداشته باشد مطلبی است که از معنای این کلمه خارج است) (مثلاً وقتی گفته شود «من ماهی را تا سرش خوردم» کلمه «تا» دلالت نمی کند بر اینکه سر آن را هم خورده ام، و یا نخورده ام) بنا بر این حکم شستن خود مرفق از کلمه «إلی» استفاده نمی شود، آن را باید سنت بیان کند.

ولی بعضی از مفسرین گفته اند که کلمه «إلی» به معنای کلمه «مع با» است، و جمله «وَ أَيْدِيكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ» به معنای این است که فرموده باشد «و ایدیکم مع المرافق و دست ها را با مرفق ها بشوئید» هم چنان که در آیه: «وَ لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَى أَمْوَالِكُمْ» (۱) به این معنا آمده، دلیلی که برای این دعوی خود آورده اند روایاتی است که می گوید رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در هنگام وضو مرفق خود را نیز می شست، (۲) و این جرأت عجیبی است که در تفسیر کلام خدای عز و جل به خود داده اند، برای اینکه روایاتی که در این باب هست خالی از دو حال نیست، یا صرفاً عمل رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را حکایت می کند، که پر واضح است نمی تواند بیانگر آیه قرآن باشد، برای اینکه عمل مبهم است، و زبان ندارد، و با این حال نمی تواند به لفظی از الفاظ قرآن معنایی غیر آنچه در لغت دارد بدهد، تا بتوانیم بگوئیم یکی از معنای کلمه «إلی» معنایی است که کلمه «مع» دارد، و یا آنکه حکم خدا را بیان می کند نه عمل رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را، که در این صورت آن روایات نمی تواند تفسیر آیه باشد، و اینکه در شق اول گفتیم عمل مبهم است، و می تواند وجوهی داشته باشد، یکی دیگر از وجوه آن این است که شستن خود مرفق از باب مقدمه علمی بوده باشد، یعنی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مرفق را هم می شسته تا یقین کند به اینکه دستها را تا مرفق شسته

است، یکی دیگر از وجوه آن این است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) این مقدار را بر حکم خدا افزوده باشد، و آن جناب چنین اختیاری را دارد، هم چنان که می دانیم نمازهای پنجگانه همه از طرف خدای تعالی بطور دو رکعتی واجب شده بود، و

شست و میانی و یا شست و ابهام قرار گیرد، البته در این میان اندازه گذارندهای دیگری برای کلمه «وجه» شده، که مفسرین و فقها آن را نقل کرده اند.

کلمه «ایدی» جمع کلمه «ید» است، که نام عضو خاصی از انسان است که با آن می گیرد، می دهد، می زند و کارهایی دیگر می کند، و آن عضو که نامش به فارسی دست است از شانه شروع شده تا نوک انگشتان ادامه می یابد، و چون عنایت در اعضای بدن به مقدار اهمیت مقاصدی است که آدمی از هر عضوی از اعضای خود دارد، و مثلاً غرض و مقصدش از دست دادن و گرفتن است، بدین جهت از همین عضو که گفتیم حدش از کجا تا به کجا است به خاطر اینکه نیمه قسمت پائین آن یعنی از مرفق تا سر انگشتانش بیشتر و یا بگو مثلاً ۹۰ مقاصدش را انجام می دهد، لذا کلمه ید دست را بیشتر در همین قسمت به کار می زند، و باز به خاطر اینکه از آن ۹۰ درصد باز ۹۰ درصد از مقاصدش را به وسیله قسمت پائین تر یعنی از مچ دست تا سر انگشتان انجام می دهد، این کلمه را بیشتر در همین قسمت به کار می برد، بنا بر این کلمه «دست» سه معنا دارد، ۱- از نوک انگشتان تا مچ ۲- از نوک انگشتان تا مرفق ۳- از نوک انگشتان تا شانه.

و این اشتراک در معنا باعث شده که خدای تعالی در کلام خود قرینه ای بیاورد تا یکی از این سه معنا را در بین معانی مشخص کند، و آن قرینه کلمه «إِلَى الْمَرَافِقِ» است، تا بفهماند منظور از شستن دستها در هنگام وضو، شستن از نوک انگشتان تا مرفق است نه تا مچ دست و نه تا شانه، چیزی که هست از آنجا که ممکن بوده کسی از عبارت دستها را بشوئید تا مرفق خیال کند که منظور از شانه تا مرفق است سنت این جمله را تفسیر کرد به اینکه منظور از آن قسمتی از دست هست که کف در آن قرار دارد.

و اما کلمه «إلی» این کلمه بطوری که استعمال آن به ما می فهماند وقتی در مورد فعلی که عبارت باشد از امتداد حرکت استعمال شود، حد نهایی آن حرکت را معین می کند، (وقتی می گوئیم من تا فلان جا رفتم، معنایش این است که نقطه نهایی عمل من که همان رفتن باشد فلان جا

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در بعضی از آنها دو رکعت و در نماز مغرب یک رکعت اضافه کرد، و روایات صحیحی ای این معنا را ثابت کرده است.

و اما اینکه آیه مورد بحث را تشبیه کرده به آیه «و لا تأکلوا أموالهم إلی أموالکم» این تشبیه درست نیست، زیرا در این آیه نیز کلمه «الی» به معنای کلمه «مع» نیامده، بلکه فعل «لا تأکلوا» متضمن معنای «لا تضموا ضمیمه مکنید» یا مثل آن است، می خواهد بفرماید مال مردم را ضمیمه مال خود نکنید.

از آنچه گذشت روشن گردید که جمله «إلی المرافق» قید است برای کلمه «ایدیکم»، در نتیجه حکم وجوب شستن به اطلاق خود باقی است و مقید به آن غایت نیست (واضح تر بگویم یک مرتبه موضوع حکم را عبارت می دانیم از «دست» به تنهایی: و می گوئیم آن را تا مرفق بشوی که در اینجا حکم شستن مقید به قید تا مرفق است، و بار دیگر موضوع حکم را عبارت می دانیم از «دست تا مرفق» و سپس می گوئیم این را بشوی، که در این صورت حکم ما مطلق است، موضوع حکم مقید است اگر تعبیر اول را بیاوریم، معنایش این می شود که شستن دست را از سر انگشتان شروع کن تا برسی به مرفق، و اگر تعبیر دوم را بیاوریم معنایش این است که این عضو محدود و معین شده را بشوی، حال چه اینکه از بالا به پائین بشویی یا از پائین بالا، مؤلف فرموده جمله: «إلی المرافق» قید موضوع است نه قید (حکم) علاوه بر اینکه هر انسانی که بخواهد دست خود را بشوید- چه در حال وضو و چه در غیر حال وضو- بطور طبیعی می شوید، و شستن طبیعی همین است که از بالا به پائین بشوید، و از پائین به بالا شستن هر چند ممکن است، لیکن طبیعی و معمولی نیست، و روایات وارده از ائمه اهل بیت (علیه السلام) هم به همان طریقه طبیعی فتوا می دهد نه به طریقه دوم.

با این بیان پاسخ از سخنی که ممکن است گفته شود داده شد، و آن این است که کسی بگوید: مقید شدن جمله دستها را بشوئید به جمله تا مرفق دلالت دارد بر اینکه

واجب است شستن از ناحیه انگشتان شروع شده، در ناحیه مرفق تمام شود، و آن پاسخ این است که همه حرفها در این بود که آیا قید «إلی المرافق» قید جمله: «فاغسلوا» است، و یا قید موضوع حکم، یعنی کلمه «ایدی» است، و ما گفتیم که قید کلمه «ایدی» است و در این صورت دستها باید تا مرفق شسته شود، نه اینکه شستن تا مرفق باشد، و دستها تا مرفق را دو جور می توان شست یکی از مرفق به پائین و دیگری از انگشتان بالا، پس باید بگوئیم لفظ «إلی المرافق» لفظ مشترکی است که باید فرینه ای از خارج یکی از دو قسم شستن را معین کند، و معنا ندارد بگوئیم قید «إلی المرافق» قید هر دو قسم است.

لاوه بر اینکه بنا به گفته صاحب مجمع البیان امت اجماع دارد بر اینکه وضوی کسی که از بالا به پائین می شوید- صحیح است (۱) و این نیست مگر بخاطر اینکه جمله مورد بحث با آن سازگار است و این هم نیست مگر بخاطر اینکه جمله: «إلی المرافق» قید برای موضوع یعنی «ایدیکم» است، نه برای حکم یعنی جمله «فاغسلوا».

«و امسحوا برؤوسکم و ارجلکم إلی الکعبین» کلمه «مسح» به معنای کشیدن دست و یا هر عضو دیگر از لامس است بر شیء ملموس، بدون اینکه حائلی بین لامس و ملموس باشد، و نیز خود لامس دست و یا عضو دیگر خود را به آن شیء بکشد، وقتی گفته می شود: «مسحت الشیء» و یا گفته شود «مسحت بالشیء» هر دو به یک معنا است، همان که در آیه مورد بحث نیز حرف «با» آمده و فرموده: «برءوسکم» لیکن اگر بدون حرف با استعمال شود، و شیء ملموس را مفعول خود بگیرد، استیعاب و شمول را می رساند، و اگر با حرف باء مفعول بگیرد، دلالت می کند بر اینکه بعضی از شیء ملموس را لمس کرده، نه همه آن را. پس اینکه فرمود: «و امسحوا برؤوسکم» دلالت دارد بر اینکه مسح سر، فی الجمله واجب است نه بالجمله، ساده تر بگویم مسح مقداری از آن واجب است نه همه آن، و اما اینکه آن مقدار کجای سر است؟ از مدلول آیه خارج است و این سنت است که عهده دار بیان آن است، و سنت صحیح وارد شده به اینکه سمت پیشانی یعنی جلو سر باید مسح شود.

«و إن کنتم جنباً فاطهروا» کلمه «جنب» در اصل مصدر بوده، ولی استعمالش در معنای فاعل غلبه یافته، در نتیجه

هر کس آن را بشنود معنای شخصی که حالت جنابت دارد به ذهنش می رسد، و به همین جهت که مصدر است در مذکر و مؤنث و مفرد و غیر مفرد به یک شکل می آید، می گوئیم:

مردی جنب، و زنی جنب، و دو زن جنب، و دو مرد جنب، و زنانی جنب و مردانی جنب، و در هنگامی که بخواهند معنای مصدری را حکایت کنند، تنها از کلمه جنابت استفاده می کنند.

و این جمله یعنی جمله «و إن کنتم جنباً فاطهروا» عطف است بر جمله: «فاغسلوا و جوهکم»، برای اینکه زمینه آیه زمینه بیان این معنا است که نماز طهارت لازم دارد، و طهارت شرط در آن است، در نتیجه تقدیر کلام چنین می شود: «یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلاه» چنین و چنان کنید، اینطور وضو بگیرید، و تطهروا ان کنتم جنباً، یعنی طهارت بگیرید اگر چنانچه جنب بودید» پس برگشت معنای آیه به تقدیر شرط خلاف در طرف وضو است ساده تر بگویم، تقدیر کلام چنین است: «یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلاه فاغسلو وجوهکم و ایدیکم و امسحوا برءوسکم و ارجلکم، ان لم تکنوا جنباً، و ان کنتم جنباً فاطهروا» ای کسانی که ایمان آورده اید چون خواستید نماز بخوانید صورت و دست های خود را بشوئید، و سر و پای خود را مسح کنید البته این در صورتی است که جنب نبوده باشید، و اما اگر جنب بودید باید طهارت کسب کنید.

معنی اللیبب :
زمخشری می گوید برای اینکه ارجل از بین اعضای سه گانه شسته شده باشد به سبب اب ریختن روی ان درمظن اسراف قرارمیگیرد و عطف بر ممسوح شده است نه بر لتمامح و لذا واجب است در آب ریختن اعتدال و میانه روی به خرج داد.گفته شده الی الکعبین در نهایت گمان بر اینکه آنها مسح شده اند چون مسح در شرع نهایی برای بیان نشده فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق متبادر در الی تعلق به اغسلوا است و گاهی از بعضی رد شده ماقبل آخر آن ناگزیر از تکرار ان قبل از رسیدن به آن است و شستن دست قبل از رسیدن به مراقب است چون ید شامل رؤوس انامل و مناکب و ما بین آنها است(قال) صحیح ان است که الی به اسقطوا محذوف ما تعلق شود که از آن دخول مرافق در غسل است.

انتظار موعود



سید مهدی محمودی فر

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ حَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (نور / ۵۵)

خداوند به کسانی از شما که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، وعده داده است که آنها را خلیفه و جانشین خود در روی زمین قرار خواهد داد. همان گونه که پیشینیان ایشان را خلافت روی زمین مرحمت فرمود. و آیینی را که بر ایشان پسندیده در سراسر گیتی خواهد گسترد، و ترس و هراسشان را به آرامش و امنیت مبدل خواهد نمود آنچنان که همگان تنها مرا پرستش کنند و هیچ چیزی را شریک من قرار ندهند. و کسانی که بعد از آن کافر شوند از پلیدان و بدکاران خواهند بود.

وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ. (انبیاء/۱۰۵)

ما پس از «تورات» در کتاب «زبور» چنین نوشتیم، که در آینده، صالحان و پاکان وارثان زمین خواهند بود.

روایات در مورد انتظار

۱. منتظران مانند مجاهدان در رکاب پیامبر(ص):
قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَهُ غَيِّبَةٌ يَرْتَدُّ فِيهَا أَقْوَامٌ وَيَتَّبِعُ فِيهَا آخَرُونَ فَيُؤَدُّونَ وَ يُقَالُ لَهُمْ: «مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ». أَمَا أَنَّ الصَّابِرَ فِي غَيْبَتِي عَلَى الْأَذَى وَالْتَكْذِيبِ بِمَنْزِلَةِ الْمُجَاهِدِ بِالسَّيْفِ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ.

امام حسین علیه السلام فرمود: حضرت مهدی دارای غیبتی است که گروهی در آن مرحله مرتد می شوند و گروهی ثابت قدم می مانند و اظهار خشنودی می کنند. افراد مرتد به آنها می گویند: «این وعده کی خواهد بود اگر شما راستگو هستید؟» ولی کسی که در زمان غیبت در مقابل اذیت و آزار و تکذیب آنها صبور باشد، مجاهدی است که با شمشیر در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله جهاد کرده است. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۳۱۷

تمام النعمة، ج ۱، ص ۳۱۷

۲. بشارت به منتظران

قَالَ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ تَبَّتْ عَلَيْهِ وَوَلَّيْنَا فِي غَيْبَتِي قَائِمًا أَعْطَاهُ اللَّهُ أُجْرَ أَلْفِ شَهِيدٍ مِثْلَ شَهِدَاءِ

بَدْرٍ وَ أَحُدٍ.

امام زین العابدین علیه السلام فرمود: کسی که در زمان غیبت قائم ما بر ولایت ما استوار باشد، خداوند پاداش هزار شهید از شهدای جنگ بدر و احد را به او خواهد داد.

کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۳۲۳

کلام امام خمینی در مورد انتظار

ما باید فراهم کنیم کار را. فراهم کردن اسباب این است که کار را نزدیک بکنیم، کار را همچو بکنیم که مهیا بشود عالم برای آمدن حضرت - سلام الله علیه - در هر صورت، این مصیبت‌هایی که هست که به مسلمانها وارد شده است و سیاستهای خارجی دامن بهش زده اند، برای چاپیدن اینها و برای از بین بردن عزت مسلمین [است]. و باورشان هم آمده است خلیها. شاید الآن هم بسیاری باور بکنند که نه، حکومت نباید باشد، زمان حضرت صاحب باید بیاید حکومت. و هر حکومتی در غیر زمان حضرت صاحب، باطل است؛ یعنی، هرج و مرج بشود، عالم به هم بخورد تا حضرت بیاید درستش کند! ما درستش می کنیم تا حضرت بیاید. صحیفه امام، ج ۲۱، صص: ۱۷-۱۳

کلام امام خامنه ای در مورد انتظار

انتظار فرج معنایش این نیست که انسان بنشیند، دست به هیچ کاری نزند، هیچ اصلاحی را وجهی همت خود نکند، صرفاً دل خوش کند به اینکه ما منتظر امام زمان هستیم. انتظار دست قاهر قدرتمند الهی ملکوتی است که باید بیاید و با کمک همین انسانها سیطره‌ی ظلم را از بین ببرد و حق را غالب کند و عدل را در زندگی مردم حاکم کند و پرچم توحید را بلند کند؛ انسانها را بنده‌ی واقعی خدا بکند. باید برای این کار آماده بود. تشکیل نظام جمهوری اسلامی یکی از مقدمات این حرکت عظیم تاریخی است. هر اقدامی در جهت استقرار عدالت، یک قدم به سمت آن هدف والاست. انتظار حرکت است؛ انتظار سکون نیست. ۱۳۷۸/۵/۲۷

داستان در مورد انتظار

مرحوم حاج اسماعیل دولابی از علمای برجسته و از بزرگان اهل معرفت در خصوص انتظار فرج تمثیل زیبایی دارند که نقل آن آموزنده است.
آن مرحوم می‌فرمایند:

پدری چهار تا بچه را گذاشت توی اتاق و گفت این‌جا را مرتب کنید تا من برگردم، خودش هم رفت پشت پرده. از آن‌جا نگاه می‌کرد می‌دید کی چه کار می‌کند.

می‌نوشت توی یک کاغذی که بعد حساب و کتاب کند. یکی از بچه‌ها که گیج بود، حرف پدر یادش رفت. سرش گرم شد به بازی. یادش رفت که آقاش گفته خانه را مرتب کنید.

یکی از بچه‌ها که شرور بود شروع کرد خانه را به هم ریختن و داد و فریاد که من نمی‌گذارم کسی این‌جا را مرتب کند.

یکی که ساده بود، ترسید. نشست وسط و شروع کرد گریه و جیغ و داد که آقا بیا، بیا بین این نمی‌گذارد، مرتب کنیم.

اما آنکه زرنگ بود، نگاه کرد، رد تن آقاش را دید از پشت پرده. تند و تند مرتب می‌کرد همه‌جا را می‌دانست آقاش دارد توی کاغذ می‌نویسد.

هی نگاه می‌کرد سمت پرده و می‌خندید. دلش هم تنگ نمی‌شد. می‌دانست که آقاش همین جاست. توی دلش هم گاهی می‌گفت اگر یک دقیقه دیرتر بیاید باز من کارهای بهتر می‌کنم.

آن بچه شرور همه جا را می‌ریخت به هم، هی می‌دید این خوشحال است، ناراحت نمی‌شود.

وقتی همه جا را ریخت به هم، آن وقت آقا آمد.

حال ما هم در غیبت اینگونه است باید زرنگ باشیم.

جمع بندی

انتظار یعنی چشم به راه بودن و آمادگی قلبی و روحی برای ظهور امام زمان علیه السلام منتظر باید تلاش و جهاد کند تا برای ظهور زمینه سازی کند و کسب آمادگی در همه زمینه ها کند.

انتظار در انسان امید به وجود می آورد و زمینه کار و تلاش را برای انسان به وجود می آورد.

دشمنان با فرهنگ انتظار مخالفند چون هر کس به امام زمان علاقه پیدا کند روحیه ظلم ستیزی و یاری مظلومان در او شکل می گیرد .

اجتماعات ما در مراکز می مانند جمکران نشان می دهد که ما در ولایت امیر المومنین و فرزندان

او ثابت قدم هستیم و کارهای دشمن

در جهت کم رنگ کردن فرهنگ

انتظار موفقیت آمیز نبوده است.

البته ما معتقدیم امام عصر

حضور دارند و مانند خورشید

پشت ابر ، به جهان روشنی می

بخشند.

عده زن باردار بعد از مرگ همسر

اجتهاد در مقابل نص

بیهقی در کتاب ((شعب الایمان)) روایت نموده است که زنی از عمر استفتا کرد که من قبل از انقضای عده شوهر متوفایم، وضع حمل کردم.

عمر فتوا داد که باید صبر کند، تا چهار ماه و ده روز بگذرد.

؟ ولی ابی بن کعب به وی اعتراض کرد و روایت کرد که عده این زن، وضع حمل اوست. و پس از آن، قبل از تکمیل چهار ماه و ده روز جایز است که شوهر کند.

عمر هم به زن گفت: من هم آنچه را تو می شنوی، می شنوم سپس از فتوای خود برگشت، ولی حکمی نکرد. اما بعد نظر ابی بن کعب را پذیرفت و گفت اگر وضع حمل کرد و جنازه شوهرش هنوز روی تخت افتاده و به خاک نرفته است جایز است که شوهر کند. پیروان مذاهب اربعه نیز تا زمان ما به همین طرز عمل کرده اند.

؟ ولی ما طایفه شیعه امامیه، دو آیه در قرآن مجید یافته ایم که معارض عده زن حامله شوهر مرده است؛ یکی آیه شریفه ((وَأُولَاتِ الْأُحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ)) و دیگری: ((وَالَّذِينَ يَتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبِّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا)) می باشد.

معنای آیه اول این است که: ((زنان باردار عده شان وضع حمل آنهاست)) و معنای آیه دوم این است: ((کسانی که از شما می میرند و زنانی از خود باقی می گذارند، باید چهار ماه و ده روز صبر کنند)).

؟ بنابراین، زن باردار شوهر مرده اگر بخواهد به آیه اول عمل کند، پس از وضع حمل می تواند شوهر کند، هر چند هنوز مدت چهار ماه و ده روز، عده مذکور در آیه دوم، منقضی نشده باشد. ولی اگر بر وفق آیه دوم عمل شود، بعد از چهار ماه و ده روز صبر نمودن، می تواند ازدواج کند. ولو هنوز وضع حمل نکرده باشد. در هر دو صورت، هر کدام مخالف آیه دیگری است، و نمی توان به هر دو عمل کرد، مگر اینکه دورترین مدت را در نظر گرفت.

این همان است که از امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - و ابن عباس روایت شده است. و شیعه امامیه - به تصریح ائمه اطهار - علیهم السلام - آن را معمول می دارند.

تذکر:

مسلمانان راجع به آغاز عده وفات - که چهار ماه و ده روز است - اختلاف نظر دارند. اهل سنت می گویند: ابتدای آن از مرگ شوهر است، خواه زن بداند که او کی مرده است یا به واسطه دوری و علل دیگر نداند، ولی از نظر مائمه امامیه، ابتدای عده وفات، از لحظه ای است که زن از مرگ شوهر خود آگاه می شود. و از آن موقع، باید چهار ماه و ده روز عده نگاهدارد و پس از انقضای آن، ازدواج با او حلال است.

تواند ضربه به خود باشد.

با عبرت از اشتباهات گذشته و در نظر گرفتن قوت و ضعف ها می توان سیاست جامعی را در مقابل دشمن اتخاذ کرد.

یکی از خلأ های در طول تاریخ از اشخاص متعددی شاهد آن بوده ایم عدم زمانشناسی است، شاهد این ادعا هم اتفاقی است که سلیمان سرد خزایی و یاران او هستند.

آنها با اینکه جبهه حق را از جبهه باطل تشخیص داده بودند، اما چون زمانشناس نبودند و عمل بهنگام نداشتند از یاری امام خود جاماندند.

در کنار ویژگی هایی که ذکر شد، دوراندیشی نیز یکی دیگر از ویژگی های بصیرت می باشد. شخص بصیر، شخصی است که همواره عواقب اقدامات در حال حاضر خود را در آینده در نظر داشته باشد.

شخص با بصیرت هنگام تصمیم گیری باید زرنگ باشد و در مواقعی که احتمال خطا وجود دارد با توانایی کامل سعی کند که آن را حل بنماید و در درایت کامل مشکلات را حل کند.

خرید آرز و فروتنی عرض؟

نتیج علی اربابی

پدر بزرگم عالم بود و معمولاً جواب سؤالات را با مثال بیان می کرد. بعد از وفاتش، در خواب دیدمش و پرسیدم: عذاب های آن دنیا چگونه است؟ گفت:

«مثال می زنم تا خوب بفهمی! فرض کن در دژه ای هستی که هیچ راه فراری نداری، در این حال گرگ درنده ای به دنبالت بدود، چه حالی داری؟...» پرسیدم: خیراتی که زنده ها می فرستند، چگونه است؟! گفت:

«مثالش این است که در حمامی آن قدر شلوغ، که نفست به سختی بالا بیاید باشی، بعد در این حال، گوشه در حمام باز شود و نسیم خنکی به تو برسد، چقدر خوشحال می شوی؟! حال ما هم این است.»

پرسیدم: «مگر مرگ ترس دارد؟ چرا از مرگ می ترسیم؟!»

گفت: «اگر دو خانه داشته باشی، یکی را آباد کنی و دیگری را بی چراغ و فرش... خرابه رها کنی، نمی ترسی؟! ما هم خانه دنیا را آباد کرده ایم اما آخرت باقی و ابدی را نه.»

گفتم: «چرا برخی سؤالات شب اول قبر را نمی توانند پاسخ دهند؟ خوب معلوم است، خدا و پیغمبر کیست!»

گفت: «بنده آنی که در بند آنی، خیلی از ما بنده دنیا شدیم.»

گفتم: «سؤال آخر، شما که ۹۳ سال عمر کردید، زندگی دنیا را چطور دیدید؟؟» گفت: «زندگی مثل دوچرخه سواری است، برای حفظ تعادل، باید حرکت کنی و حواست را جمع خودت کنی تا زمین نخوری.»

دنیا طلبیدیم و به مقصد نرسیدیم افسوس که آنچه برده ایم، باختنی است برداشته ام، هر آنچه باید بگذاشت وای از آن آخرت ناطلبیده برداشته ایم، همه بگذاشتنی است بگذاشته ام، هر آنچه برداشتنی است

ویژگی های بصیرت

علیمحمدی - دوست محمدی (طلبه)

بسم الله الرحمن الرحيم

از جمله ویژگی های شاخص بصیرت

عمل بهنگام، عدم خلط راه درست و غلط، زیرکی و درایت، عبرت از حوادث گذشته، زمانشناسی، دور اندیشی و دیگر ویژگی ها می باشد...

دوراندیشی عبارت است از تشخیص سیاست هایی که احتمال می رود دشمن آنها را در آینده اتخاذ کند.

در نظر گرفتن این سیاست های محتمل موجب این می شود که

شخص در هنگام بروز این سیاست ها غافلگیر نشود.

همچنین در مقوله بصیرت اگه عبرت از حوادث گذشته نباشد، می

نتیج نهج البلاغه

نتیج محمد کاظمی نیا



شرح خطبه ۲۲۶ نهج البلاغه

موضوع: مرگ/ روش حضرت در تاثیر گذاری کلام/ سه مزیت گذشتگان بر زمان کنونی/ آخرین کاخ هر پادشاهی قبر است/ شهر مردگان، شهر وحشت/مردگان بیکاران مشغول اند

خلاصه خطبه ۲۲۶

از کتاب فیض الاسلام ۲۱۵ :

موضوع : تنفیر از دنیا

۱. دنیا جایی ست که به بلا پیچیده است و به بی وفایی و نیرنگ معروف است.

دنیا بجهت اینکه کسی را زنده نمی گذارد و اهل دنیا به سبب اینکه انسانها را می فریبد.. به خیانت و نیرنگ معروفند.

«دَارٌ بِالْبَلَاءِ مَحْفُوفَةٌ وَبِالْعَدْرِ مَعْرُوفَةٌ»

۲. احوالات دنیا هیچگاه ثابت نیست؛ میهمانان دنیا هیچگاه امنیت و سلامت کامل را تجربه نخواهند کرد.

«لَا تَدُومُ اَحْوَالُهَا وَلَا تَسْلَمُ نَزَائِلُهَا»

زمین و زمان در حال چرخش و این چرخش انسان را یک روز شاد و یک روز غمناک میکند.

این دگرگونی و عدم پایداری از ذات دنیا است .

۳. عیش و خوشی صد در صدی در دنیا ناپسند است .عیش و امنیت مطلق در دنیا وجود ندارد.

«العِيشُ فِيهَا مَذْمُومٌ وَ الْاِمَانُ مِنْهَا مَعْدُومٌ»

دنیا هر چقدر راحتی داشته باشد در کنار آن سختی هم هست و هر چقدر امنیت داشته باشد باز همان مکان نا امنی ست که باید روزی با مرگ آنرا ترک کند.

۴. اهل دنیا تا زمانی که در دنیا هستند هدف تیرهای بلا هستند یعنی بسمت انسانها تیر اندازی میشود.

«اهلها فيها اغراضٌ مُسْتَهْدَفَةٌ»

مورد تیرهایی از جنس مرگ قرار خواهید گرفت و شما را فانی خواهد کرد.

۵. ای بندگان خدا بدانید همه شما با تمام دارایی و مکنث در مسیر گذشتگان قدم بر می دارید.

آنها سه ویژگی داشتند که شما آن را ندارید:

۱ - عمرشان طولانی تر از شما بود «أطولَ منكم أعماراً»

۲- خانه آنها محکم و آبادتر بود. «وَأَعَمَّرَ دياراً»

۳- آثار محکم بنای آنها باقیست. «و أَبَعَدَ اثاراً»

با همه این قدرت و آثار باز به دست مرگ سپرده شدند. و شما هم در همان مسیر حرکت می کنید.

۶. با تمام تمکن یک روز صدای آنها خاموش شد. «أصَبَحَتِ أَصَوَاتُهُمْ هَامِدَةً»

باد غرور و تکبر یک روز خالی شد..

۷. جسمشان در قبر پوسید. خانه هایشان خالی شد.

آثار شان رو به نابودی رفت. طوری که نامی از آنان باقی نماند. «أجسادُهُم بِالِيَةِ وَ ديارُهُم خَالِيَةِ وَ اثارُهُم عَافِيَةِ»

۸. خانه های مزین و قصر های مرتفع را تبدیل به قبور کردند؛ پستی های نرم و راحت را رها کرده بر سنگها تکیه زدند. «وَاسْتَبَدَلُوا بِالْقُصُورِ الْمُسْتَبَدَّهِ... وَالْأَشْجَارِ الْمُسْتَدَّهِ»

مرگ که آمد تمام راحتی از آنان گرفته شد.

۹. قبرها بنا شدند برای نابودی جسم «قَد بُنِيَ بِالْخَرَابِ فَناءُها»

بمحض ورود در این خانه شروع به فساد و نابودی جسم میشود.

۱۰. بنای تزیین شده ی قبور به خاک مزین شده است..

«شَيْدٌ بِالْتَرَابِ بِناءُها»

۱۱. محل و فضای قبرها بهم نزدیک و ساکنان قبور از هم دورند و مردگان در بین اهل وحشت زدگان هستند.

«مَحَلُّهَا مُقْتَرِبٌ وَ ساكِنُها مُغْتَرِباً»

هر کس به این مکان راه پیدا کند می بیند همه از اعمال خود وحشت زده اند. «بَيْنَ اهلِ مَحَلَّةٍ مُوحِشِينَ»

۱۲. مردگان اهل فراغند. بیکارند ب فکر تامین مایحتاج خانه نیستند ولی مشغولند. «واهلِ فِراغٍ مُتَشاعِلِينَ»

در عین اینکه از دنیا جدا شدند و از تعلقات دل بریدند بشدت مشغول اعمال خود هستند.

۱۳. مردگان با خانه قبر انس نمیگیرند؛ آنجا فهم دارند میدانند که خانه موقت است و ارتباط همسایگی با هم ندارند.

«ولا يَتَوَاصِلُونَ تَوَاصِلَ الجيرانِ»

۱۴. گرچه بهم نزدیکند، فاصله ها کم است ولی بین آنها زیارت و دیداری نیست. «كيفَ يَكُونُ بَيْنَهُم تَزاورٌ»

یکی از عذاب آنها عذاب غربت و وحشت تنهایی ست اما در میان مردگان مومنین دور هم حلقه زده به گفتگو مشغول و از معارف سخن می گویند.

• ای بندگان یک روز هم قبور جسم شما را در گرو خود می گیرد.

می بینم که قبور اموات را به سینه ی خود چسبانده و شما را محکم در آغوش خود می گیرد.

• بندگان خدا درست زندگی کنید.

تصور کنید عمر به پایان رسیده و ایام برزخ سپری شده و فریاد برپایی قیامت بلند می شود.

حال شما چگونه خواهد بود!!!

• ندا برسد ای مردگان بپا خیزید.

«و بُعِثَتِ القبورُ»

حال شما چگونه خواهد بود. می توانید جواب بدهید.

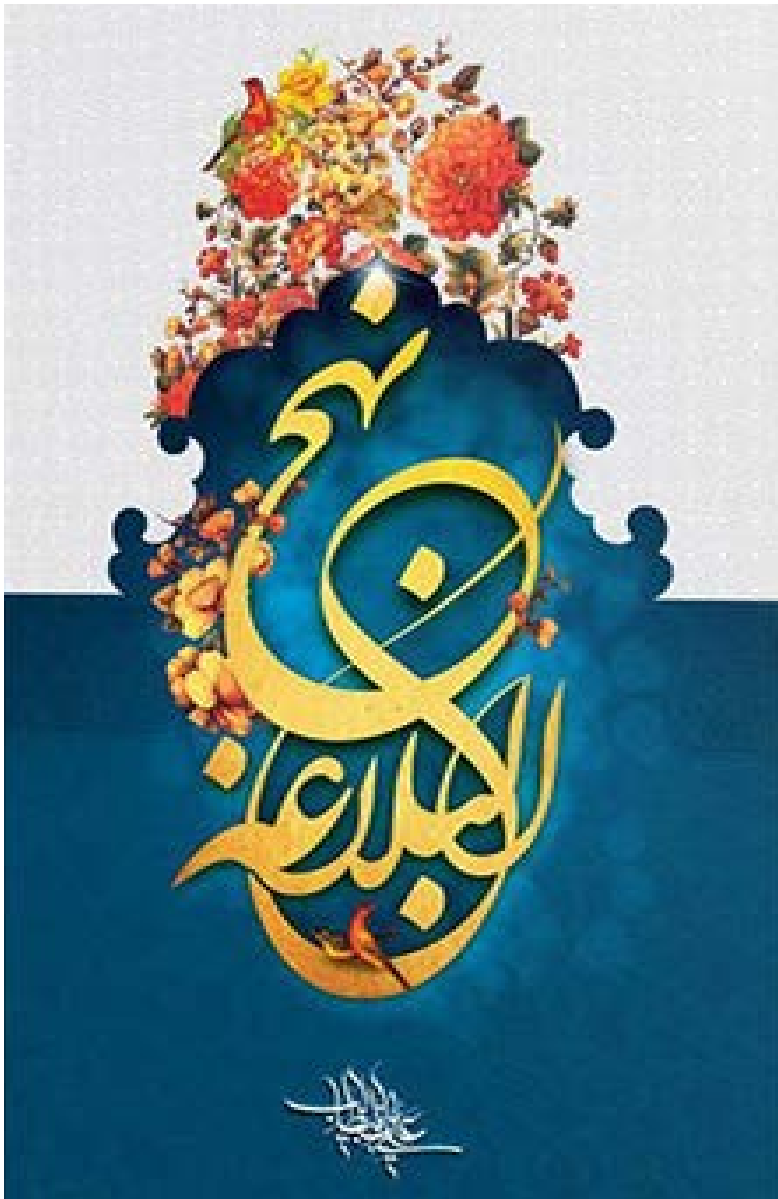
«هُنا لِكَبَلِ تَبَلِواكُلِ نَفْسِ ما اسَلَقَتْ وَ رُدوا الى اللّهِ موليَهُمُ الحقِّ»

هر انسانی اعمال از پیش فرستاده ی خود را میچشد

هر کسی سر سفره ی اعمال گذشته خود می نشیند.

و همه بسمت خدا و مولای حق بر می گردند.

اللهم لا تجعل الدنيا اكبر همنا



تلهادت حضرت خضر به ائمه!!

محمد صادق رحمانی (طلبه)



حضرت فرمودند:

امیر المؤمنین علیه السلام همراه امام حسن مجتبی علیه السلام وارد مسجد الحرام شدند در همین حین مردی با چهره و لباسی مناسب و شیک جلو آمد و به امیر المؤمنان سلام کرد امام جواب سلام او را داد؛ بعد آن مرد عرض کرد: ای امیر مؤمنان! از شما سه مسأله می‌پرسم! سه سوال را اگر جواب دادی میفهمم آنها (مخالفین و غاصبین حکومت) به ناحق بر خلافت سوار شدند و در دنیا و آخرت ایمن نیستند؛ و اگر جواب ندادید میفهمم که هر دو شما (شما و مخالفینتان) مثل هم هستید (هر دو باطلید) آن مرد عرض کرد: به من خبر بده از مردی که می‌خواهد روحش کجا می‌رود؟

[بگو] انسان چگونه یاد می‌آورد و فراموش می‌کند؟

و [باز بگو] از مردی که فرزندش به عموها و دایی‌هایش شبیه می‌شود؟

امیر المؤمنین علیه السلام به امام حسن علیه السلام فرمودند که شما جوابشان را بده!!!

امام حسن علیه السلام جواب سوال مرد را داد.

سپس مرد شهادت به خدا و رسول خدا و امیرالمومنین و ائمه بعد ایشان علیهم السلام داد

بعد [از ادای این شهادت] برخاست و رفت!

امیر المؤمنین علیه السلام به امام حسن علیه السلام فرمودند:

حسن جان او را دنبال کن و ببین کجا می‌رود!

امام حسن علیه السلام خارج شد و خیلی زود برگشت و فرمود:

تا پایش را از مسجد بیرون گذاشت نفهمیدم به کجا رفت؟

امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: ای ابا محمد! آیا او را شناختی؟؟؟

گفتم: خیر

حضرت فرمودند: او خضر پیامبر بود...

صدقه

مجتبی کمالوند (طلبه)



آیه

درباره ارزش صدقه با استناد به آیه‌ای از قرآن گفت حدود ۱۰۰ آیه درباره صدقه و انفاق آمده است. خداوند در آیه ۱۰ سوره منافقون می‌فرماید «وَ أَنْفِقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَنَّكُمْ الْمَوْتُ فَيَقُولُوا رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَ أَكُنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ / (۱۰ منافقون) و از آنچه روزی شما کرده‌ایم، انفاق کنید، پیش از آنکه یکی از شما را مرگ فرا رسد و بگوید «پروردگارا، چرا تا مدتی بیشتر [اجل] مرا به تأخیر نینداختی تا صدقه دهم و از نیکوکاران باشم؟»

روایت

امام صادق علیه السلام:

لَمَّا أَنْزَلَتْ آيَةُ الزَّكَاةِ «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا» (توبه: ۱۰۳) وَ أَنْزَلَتْ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ، فَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مُنَادِيَهُ فَنَادَى فِي النَّاسِ: إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ عَلَيْكُمُ الزَّكَاةَ كَمَا فَرَضَ عَلَيْكُمُ الصَّلَاةَ.

چون آیه زکات «از اموال آنان صدقه ای بگیر تا بدان وسیله آنها را پاک و پاکیزه گردانی» در ماه رمضان نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله به جارچی خود فرمود تا در میان مردم جار زند که: خداوند زکات را نیز، همچون نماز بر شما واجب فرمود.

کلام امام

صدقه صدقه از دیدگاه امام خمینی (س)

تعریف صدقه چیزی که ... از دیدگاه

امام خمینی (س) تعریف صدقه چیزی

که انسان آن ... از دیدگاه امام

خمینی (س) تعریف صدقه چیزی

که انسان آن را به قصد قربت از مالش

خارج می‌کند ... می‌کند مانند زکات

که انسان از مال خود در راه خدا می‌دهد

را صدقه گویند. ولی در واقع، صدقه هم شامل واجب می‌شود و هم ... مال خود در راه خدا می‌دهد را صدقه گویند. ولی در واقع، صدقه هم شامل واجب می‌شود و هم مستحب. لیکن در محاورات عموم ...

کلام رهبری

عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ لَيْسَ يَتَّبِعُ الرَّجُلُ بَعْدَ مَوْتِهِ مِنَ الْأَجْرِ إِلَّا ثَلَاثَ خِصَالٍ
وقتی که دست ما از این دنیا که دار عمل کوتاه شد، هیچ اجری نمی‌توانیم برای خودمان دست‌وپا کنیم و تدارک ببینیم مگر از سه ناحیه؛ که این هم البته مربوط می‌شود به قبل [از مرگ]، باز به همین نشئه‌ی دنیایی؛ لکن خب اجری است که جریان دارد؛ این روایت معروفی است:

«الا ثلاث خصال» مگر از سه کار، از سه خصلت، از سه امر، که اجر از اینها می‌رسد به انسان بعد از مرگ.

صَدَقَةٌ أُجْرَاهَا فِي حَيَاتِهِ فَهِيَ تَجْرِي بَعْدَ مَوْتِهِ

[اول] صدقه‌ی جاریه؛ [صدقه‌ای که در زمان حیات به جریان انداخته و پس از مرگش نیز در جریان باشد]. یک وقت شما پولی را به کسی می‌دهید، خب این صدقه است. یک وقت پولی را مثلاً فرض کنید صرف ایجاد یک بنیادی، یک نهادی می‌کنید که پی در پی و پشت سر هم سود می‌دهد، سود آن متوقف نیست و منقطع نمی‌شود. این صدقه‌ی جاریه است.

و سُنَّةٌ هُدًى سَنَهَا

دوم، سنت هدایتی که آن را پایه‌گذاری کند و بنا بگذارد.

فَهِيَ يَعْمَلُ بِهَا بَعْدَ مَوْتِهِ

که این [سنت] مورد عمل است بعد از مرگ او.

یک کار خوبی را باب کنید در جامعه. این سنتی است که هر کسی بعد از شما به آن سنت عمل کند اجر و ثوابش به شما به صورت نو به نو می‌رسد.

وَ وَكَلَّ صَالِحٌ يَسْتَغْفِرُ لَهُ

و سوم، فرزند صالحی تربیت بکنید که برای شما طلب مغفرت بکند از خدای متعال بعد از رفتن شما.

بعضی از بچه‌ها هستند که پدرها، مادرها جانشان را هستی‌شان

را آبرویشان را مالشان را صرف این بچه‌ها می‌کنند، بعد از اینکه پدر از دنیا رفت یک فاتحه هم برای پدر نمی‌خوانند؛ یک طلب مغفرت هم برای پدر نمی‌کنند؛ اصلاً یادشان نمی‌آید؛ یادشان هم بیاید قضا یا نقل می‌کنند نه اینکه از خدای متعال برای او طلب مغفرت کنند. آن بیچاره آن چیزی که احتیاج دارد این است که شما از خدا برای او طلب مغفرت بکنید، طلب رحمت بکنید. به این احتیاج دارد.

پدر و مادرهایتان را فراموش نکنید. یعنی یکی از چیزهایی که حتماً مقید باشید [این باشد]. در دعای شریف صحیفه‌ی سجاده دربارہ‌ی والدین یکی از چیزهایی که حضرت از خدای متعال طلب می‌کنند این است که «توفیق بده من بعد از هر نمازی آنها را دعا کنم.» یعنی این یکی از توفیقات الهی است.

داستان

مادر حاتم

مادر حاتم طائی به نام (عنه دختر عقیف) زنی بخشنده بود و تمام اموال خود را به مستحقان می‌داد.

وقتی برادران او کار او را دیدند که اموال را به صدقات می‌داد، او را از تصرف دارائی خود بازداشتند و گفتند: اموال را تلف می‌نمائی و اسراف می‌کنی.

در مدت یکسال، او را چیزی ندادند، چون یکسال بگذشت گفتند: او از نداری رنج بسیار دیده، حالا بعد از این ممنوعیت در خرج کردن اموال معتدل و زیاده روی نمی‌کنی. یک رمه شتر را به او دادند تا از آن استفاده ببرد. در همان وقت زنی از (هوزان) که قبیله ای بزرگ بود، به خدمت مادر حاتم آمده و طبق گذشته از او اطعام و اکرام طلب کرد.

مادر حاتم همه آن رمه شتر را به او بخشید و گفت: در این مدت (یکسال) رنج و بی مالی کشیدم، با خود عهد کردم هر چه بدست آوردم آنرا به صدقه به سائلان و مستحقان و محرومان عطا کنم!

نتیجه گیری

صدقه دادن هم ۷۰ بلا را دور می‌کند، وهم به نوعی محافظت می‌کند از انسان، صدقه دهیم تا بلا از ما و از ضعیف تر از ما دور شود

راه و رسم زندگی موفق در کلام امام رضا (علیه السلام)

به گونه ای باش که مردم از دست و زبانت و همسایه ها از شرّ تو در امان باشند.
(عیون اخبار الرضا - ع - ج ۱، ص ۲۴)



غم و اندوه دیگران را رفع کن تا روز قیامت، خداوند غم را از دلت بزداید.
(کافی، ج ۲، ص ۲۵۵)



بسیار صلوات بفرست که گناهان را ریشه کن می کند.
(امالی صدوق، ص ۱۳۱)



از رب ادوری کن چون از گناهان کبیره است و خداوند بر آن، وعده آتش داده است.
(فقه الرضا، ج ۲، ص ۲۵۶)



از بخل و حسد دوری کن. چون بخیل آسایش ندارد و حسود لذتی از زندگی نمی برد.
(تنبيه الخواطر، ج ۲، ص ۱۱۳)



بگو مگو نداشته، اموالت را ضایع نکن و خواهش بسیار نکن که خدا دوست نمی دارد.
(گزیده تحف العقول، ج ۴، ص ۵۰۰)



ساعات عاتق بنده!!!



علی کریمی (طلبه)

وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا

بعضی از شب (نیمه شب) را به خواندن قرآن (در نماز) بیدار و متهجّد باش، که نماز شب خاص توست، باشد که خدایت تو را به مقام محمود (شفاعت کبری) مبعوث گرداند. در وصایای پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) به مولانا علی بن ابیطالب (علیه السلام) آمده که چهار مرتبه فرمود: «عَلَيْكَ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ» (بر تو باد نماز شب و لازم کن بر خود نماز شب را). من لایحضره الفقیه، جلد ۴، صفحه ۱۸۹

مقام معظم رهبری نقل کردند از قول مرحوم آقای طباطبائی (رضوان الله علیه) که «ایشان اوایی که وارد نجف شده بودند، با مرحوم حاج میرزا علی آقای قاضی تازه آشنا شده بودند؛ یک روز ایشان را در کوچه میبیند و حاج میرزا علی آقای قاضی - آن عارف بزرگ نامدار (رضوان الله تعالی علیه) - به او میگوید که پسر! اگر دنیا میخواهی، نماز شب بخوان؛ اگر آخرت میخواهی، نماز شب بخوان! نماز شب و تهجد این جوری است. برای امتثال ماها که روز مشغولیم و گرفتاریم و مشکلات داریم و سر و کله به این بزن، کار با آن بکن، در بین این همه گرفتاریها، در محیط زندگی سخت است اگر بخواهیم یک رابطه‌ی خوبی، یک استغاثه‌ای، یک تضرعی داشته باشیم؛ چاره منحصر است در همین که انسان سحر بلند شود؛ این [عبارت] ظاهراً آن سحر را بیان میکند. این، یک صنف» ۱۴/۱۱/۱۳۹۸

داستانی از مرحوم حجة الاسلام والمسلمین حاج سید احمد آقا خمینی می گفت:

وقتی که از عراق می خواستیم به کویت برویم بدلیل ممانعت برگشتیم؛ از ساعت پنج صبح برای اینکه کسی در نجف خبردار نشود بین الطلوعین حرکت کردیم به سوی کویت.

در مرز کویت ما را راه ندادند. ما برگشتیم به مرز عراق.

بدترین وجه با امام برخورد کردند. حتی يك اتاق که امام در آنجا استراحت بکند به ما ندادند. سرانجام امام عبایشان را انداختند در کنار يك اتاق مخروبه که آنجا بود و دراز کشیدند. ساعت یازده دوازده شب بود که از بغداد گفتند: به بصره برگردید. ما به بصره برگشتیم. ساعت يك یا

يك و نیم بعد از نیمه شب به شهر بصره رسیدیم. يك ساعتی طول کشید تا مقدمات کار را انجام بدهیم.

بالاخره ساعت دو بود که امام خوابیدند.

طولی نکشید که من يك مرتبه دیدم زنگ ساعت به صدا درآمد. وقتی ساعت را نگاه کردم دیدم ساعت چهار نیمه شب است و امام برای نماز شب بلند شدند.

يك پیرمرد که از ساعت پنج صبح تا دو بعد از نصف شب نخوابیده وقتی می خوابد یادش می ماند ساعت را کوك کند که برای نماز شب بیدار شود. «کتاب داستان هایی از علما. صفحه ۳۲» پس اهتمام به نماز شب، انسان را به درجات عالی و مقام محمودی که در زیارت عاشورا می خوانیم می رساند. همچنین چراغ راهنمای انسان در روز است تا خلاف مسیر حق نرود؛ امیدواریم که با مداومت بر این عمل نزدیک به فریضه به مقامات عالی دست پیدا کنیم.

مرحوم حجة الاسلام والمسلمین حاج سید احمد آقا خمینی می گفت:

وقتی که از عراق می خواستیم به کویت برویم بدلیل ممانعت برگشتیم.

از ساعت پنج صبح برای اینکه کسی در نجف خبردار نشود بین الطلوعین حرکت کردیم به سوی کویت.

در مرز کویت ما را راه ندادند. ما برگشتیم به مرز عراق.

ترین وجه با امام برخورد کردند. حتی يك اتاق که امام در آنجا استراحت بکند به ما ندادند. سرانجام امام عبایشان را انداختند در کنار يك اتاق مخروبه که آنجا بود و دراز کشیدند. ساعت یازده دوازده شب بود که از بغداد گفتند: به بصره برگردید. ما به بصره برگشتیم. ساعت يك یا يك

و نیم بعد از نیمه شب به شهر بصره رسیدیم. يك ساعتی

طول کشید تا مقدمات کار را انجام بدهیم.

بالاخره ساعت دو بود که امام خوابیدند.

طولی نکشید که من يك مرتبه دیدم زنگ ساعت به صدا درآمد. وقتی ساعت را نگاه کردم دیدم ساعت چهار نیمه شب است و امام برای نماز شب بلند شدند.

يك پیرمرد که از ساعت پنج صبح تا دو بعد از نصف شب نخوابیده وقتی می خوابد یادش می ماند ساعت را کوك کند که برای نماز شب بیدار شود.

عزازیل: چرا؟ و چگونه! (۹)



روایتی متفاوت از داستان آفرینش

سفر دهم؛ أحسن الخالقین

می دانم که شاید این فصل، اینجا، یک مقدار بی ربط به نظر بیاید؛ اما گفتم شاید، برای شما هم جالب باشد که بدانید، به چه راه حلی رسیده ام نصفه شبی، در باره‌ی مشکل أحسن الخالقین!

اما قبل از توضیح مطلب فوق، لازم است که یکی دو مورد را بیان کنم، إجمالاً و جسارتاً: اول آنکه خدای جلّ جلاله، دو گونه ایجاد دارد، که نام یکی امر است و نام دیگری خلق. عالم امر خدا، همان (کُن فیکون) معروف است، که همه حتماً شنیده اید و اطلاع دارید. خلق از عدم، به دلیل مشیت و امر إلهی، که تحت هیچ یک از قوانین زمینی ما، داخل نمی‌شود و فوق تصور و ادراک من و شما نوعی است.

اما عالم خلق، یک مقدار فرق می‌کند، و به سرعت کُن فیکون، اتفاق نمی‌افتد، بلکه باید ابتدا، تمام مقدماتش آماده شود و مراحل طی شود، و بعد خلقی، مخلوق شود.

دوم این که وجود انسان، نه در عالم امر، بلکه در عالم خلق اتفاق افتاده است، با تمام مراحل و مقدماتش.

اما سؤال اساسی اینجاست که، چرا؟

چرا خداوند دانا و توانا، روح را در عالم امر ایجاد می‌کند، ولی جسم را در عالم خلق؟

چرا آسمانها و زمین و ما فيها را با این عظمت در شش روز می‌آفریند،

ولی انسان دو پای دو دست را، در چندین و چند سال؟

چه منظوری داشته خدا، از این همه صبر و حوصله؟

اما جواب این چراها و جواب آن أحسن الخالقین، همه در یک جمله خلاصه میشود که، (اگر مردی، بیاور مخلوقی مثل آدم را!!!)

أصلش، اینگار خدا از کم کردن روی مخلوقات پُر رو، خوشش می‌آید، تا شاید ثابت شود برای خودشان و دیگران، عجز مخلوقات و قدرت خالق!

آن از تحدی تئوری در قرآن و این هم از تحدی عملی در خلقت!

و به همین دلیل، نامردی هم نکرده خدا، و تمام مراحل خلقت را با صبر و حوصله، به تمام عالم نشان داده است و تازه اینکه، از ساده ترین و دم دست ترین و حتی نامرغوب ترین مواد هم، استفاده فرموده، که پس فردا، کسی نباید دبه در بیورد که؛ خدایا شما از کُن فیکون استفاده کردی و قبول نیست! یا اینکه: من ندیدم چطور آدم ساخته شد و قبول نیست؟ یا این که: مواد اولیه‌ی شما بهتر بود و قبول نیست! و از این بهانه های صد من یک غاز بیورد مانند عزازیل!

اینطور شد که خدا، تبارک الله می‌گوید و پشت بندش هم، أحسن الخالقینی به خودش، تا اگر کسی فکر می‌کند از او بهتر می‌تواند بیافریند، دست بکار شود و بیافریند!

و شاید برای همین بود که هنگام ایجاد آسمانها و زمین، خبری از این همه تبریک و تهنیت و تمجید ربوبی نبود.

و انگار برای همین خلق تدریجی و آشکار و به ظاهر ساده بود، که بعضی‌ها هنگام خلق آدم، به خودشان اجازه‌ی اعتراض داده بودند و حتی بعضی ها، رو در روی او ایستاده بودند؟

وگرنه، بعد از بوجود آمدن آسمانها و زمین، خبری از این اعتراضها نبود؟ همه اش تسبیح بود و تقدیس و تمجید و تمجید و...

چرا قصه یوسف نبی بهترین قصه قرآن است.

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ مِمَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ

یوسف ۳/

نکته اول: عبارت «أحسن القصص» است، که ترجمه می شود: بهترین قصه ها را (مفعول به «نقص»)

بعد بحث شده که چرا قصه یوسف نبی بهترین قصه قرآن است.

القصص با فتح قاف با القصص به کسر آن تفاوت دارد و قصص با فتحه اسم مصدر است و با کسره جمع قصه

پس ترجمه بهتر این است:

ما بر تو قصه می گوئیم بهترین نوع قصه گویی (پس مفعول مطلق می شود)

با این بیان دوم همه قصه های قرآن توسط خداوند با بهترین نوع و شیوه بیان می شود.

نکته دوم:

عبارت «انك لمن الغافلين» را برخی اینگونه تفسیر کردند که قبل از گفتن قصه یوسف غافل بودی یا ... به نظر می رسد باید طوری معنا کرد که با شأن نبوت تطابق کند، عبارت بهتر را علامه محمد جواد مغنیه در تفسیر

مبین ذیل همین آیه این گونه آورده:

وَإِنْ مَخْفَفَةٌ مِنَ الثَّقِيلَةِ، وَالْأَصْلُ وَإِنَّهُ كُنْتُ مِنْ قَبْلِهِ الْوَحْيِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ عَنِ الْوَحْيِ وَأَنْبَاءِ الْغَيْبِ، وَهَذَا دَلِيلٌ قَاطِعٌ عَلَى أَنَّ مَا جَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ (ص) هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ.

نشریه معالم تهذیب پژوهشی

معالم

صاحب امتیاز:

مؤسسه پژوهشی معالم

زیر نظر حوزه علمیه

حضرت بقیت الله عج قم

مدیر مسئول و سردبیر:

سید محمد علی علوی

www.mehb.ir

نعمت بزرگ بعد از خلقت

سجاد باقری (طلبه)

منظور الهام نامها و اسامی مخلوقات عالم بالا و پایین است که مفاد آیه «خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» بر آن دلالت دارد.

و این از بزرگترین آیات قدرت پروردگار است که انسان معانی نامتناهی را با روح قدسی خود بفهمد و با خروج نفس و تقطیع آن، همه آن معانی را برای دیگران اظهار کرده و برای هر معنا یکی از اسمهای مرکب از بیست و چند حرف را به کار برد. اینها همه نتیجه تعلیم اسماء به آدم (ع) است.

«فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ»

آیه ۴ سوره رحمن به یکی از مهمترین نعمتها بعد از نعمت آفرینش انسان، اشاره کرده، می افزاید: «به او بیان را آموخت» (عَلَّمَهُ الْبَيَانَ).

«بیان» از نظر مفهوم لغت معنی گسترده ای دارد، و به هر چیزی گفته می شود که مبین و آشکار کننده چیزی باشد، بنابر این نه فقط نطق و سخن را شامل می شود که حتی کتابت و خط و انواع استدلالات عقلی و منطقی که مبین مسائل مختلف و پیچیده است همه در مفهوم بیان جمع است، هر چند شاخص این مجموعه همان

«سخن گفتن» است.

اگر نقش «بیان» را در تکامل و پیشرفت زندگی انسانها، و پیدایش و ترقی تمدنها در نظر بگیریم یقین خواهیم کرد که اگر این نعمت بزرگ نبود انسان هرگز نمی توانست تجربیات و علوم خود را به سادگی از نسلی به نسل دیگر منتقل سازد، و باعث پیشرفت علم و دانش و تمدن و دین و اخلاق گردد، و اگر یک روز این نعمت بزرگ از انسانها گرفته شود جامعه انسانی بسرعت راه قهقرا را پیش خواهد گرفت، و هر گاه بیان را به معنی وسیع آن که شامل خط و کتابت و حتی انواع هنرها می شود تفسیر کنیم نقش فوق العاده مهم آن در زندگی انسانها روشنتر می گردد.

دین اسلام برای اخلاق، اهمیت فراوان قائل شده است. قرآن به مفاهیم اخلاقی چون خیر و شر، عدل و ظلم، صبر و احسان توجه فراوان داشته و هدف مهم رسالت حضرت رسول الله الأکرم الأعظم صَلَّى اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را اصلاح اخلاق انسانها بیان می فرماید حضرت رسول الله الأکرم الأعظم صَلَّى اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در حدیث مقدّس قصد از نبوت مقدّسه شان را اِتِّمَامَ فَضَائِلِ اخْلَاقِي معرفی می فرمایند.

السلام علی الحسین

آیت الله ناصری

در روایت دارد که خداوند در ازای شهادت امام حسین (ع) چهار خصلت در این دنیا به ایشان عطا کرد.

استجاب دعا را در زیر قبه حضرت قرار داد؛ یعنی هر کس زیر قبه امام حسین علیه السلام دعا کند دعایش مستجاب است، دوم اینکه شفای بیماری ها را در تربت ایشان قرار داد و سوم اینکه امامان بعدی را از نسل ایشان قرار داد و چهارم اینکه زائران او ایامی که زائر ایشان هستند از عمرشان محسوب نمی شود.

در حدیث می فرمایند «هرگاه ملائکه به زمین نازل می شوند، حورالعین از آن ها خواهش می کنند تا تسبیح و تربت قبر حسین را برای آن ها هدیه ببرند.

در روایت دیگری امام رضا علیه السلام می فرمایند «کسی که با تسبیح تربت حضرت سیدالشهدا ذکر «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر» را بگوید، در مقابل هر عدد از دانه های تسبیح، شش هزار حسنه برای او نوشته می شود و شش هزار گناه از

او بخشیده می گردد و شش هزار درجه بر درجات او افزوده می شود. زمانی که به تربت امام حسین (ع) سجده می کنی، حجابها عقب می رود و در صورتی که شرایط دیگرش را داشته باشی، می توانی عالم ملکوت را ببینی.

یکی دیگر از اختصاصات حضرت، ثواب و برکاتی است که در تسبیح تربت قرار داده شده است، حضرت بقیه الله روحی له الفداء فرمودند «مَنْ قَضَاهُ، أَنَّ الرَّجُلَ يَنْسَى التَّسْبِيحَ وَ يَدِيرُ السُّبْحَةَ فَيَكْتُبُ لَهُ التَّسْبِيحُ» (یعنی از فضایل تربت حضرت سیدالشهدا علیه السلام آن است که چنانچه تسبیح تربت حضرت در دست گرفته شود، ثواب تسبیح و ذکر را دارد، گر چه دعایی هم خوانده نشود.

از جمله چیزهایی که بلا را دفع می کند و ایمان ما به اهل بیت علیهم السلام را حفظ می نماید، برپایی مجالس امام حسین علیه السلام و شرکت در آن است.

در روایت دارد که اگر کسی یک دینار برای اقامه عزای حضرت ابا عبدالله علیه السلام خرج کند؛ خداوند به اندازه هفتاد دینار به مال او برکت می دهد و او را می بخشد و بهشت را بر او واجب می کند.

اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلَى نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ أَجْمَعِينَ

مجلس تفسیر احقر علیہ السلام
تاسیس ۱۳۵۱ھ